

بسم الله



خدایا تو را سپاس می گویم که مرا مطیع ولایت فقیه قرار دادی و

آن گونه قرار دادی که خلاف فرامین امام عزیز را چه به صورت

خطور قلبی بر خویش حرام دانستم. پس ای خدای مهربان این

محبت و اطاعت از روح ، خمینی عزیز را توشه ی آخرتم قرار

ده ... پروردگارا! دلم می خواهد در عشقت بسوزم و بنده‌ی واقعی

تو شوم و در سرم جز هوای تو نباشد اما ضعیفم. پس ای قوی و

قادر بر هر کاری، در عشقت بسوزانم و بنده‌ام کن، آنسان که تو

می خواهی.

شهید مجید حسن‌زاده

فهرست

ب بسم الله / ۲

فرهنگ سازی، رویکرد ما / ۳

شهیدپژوهی، حلقه‌ی گمشده‌ی فعالیت‌های

فرهنگی / ۴

پایگاه دلاوران کازرون / ۴

راه اندازی بسیج در کازرون / ۵

در آغوش خدا / ۶

راستی قطعه شهدا چند است؟ / ۹

شعر / ۱۰

وجود موزه شهدا و جنگ ضروری است / ۱۲

معبری تنگ / ۱۸

مسقطی بووی حبیب! / ۱۸

افشای شکوای دل / ۱۹

نخستین بانک اطلاعات شهدای کازرون / ۲۰

تای تمّت / ۲۰



نشریه‌ی داخلی طرح نائبان شهیدان

کاری از :

کانون فرهنگی و هنری پیامبر اعظم(ص)

بنیاد شهید و امور ایثارگران شهرستان کازرون

سردبیر: مهدی صنعتی

مدیر اجرایی: احمدرضا زارعی

امور نائبان: حمیدرضا تقی پور ، علی کشاورزی

گروه هنری :

طراح نامواره: مهدی صنعتی

طراح جلد: محمدهادی صحرابان

صفحه‌آرا: هادی صنعتی

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

با تشکر از :

احمد رضا‌زاده ، میثم سیروس ، مجید آرامش ، علی گلچین

نشانی: کازرون ـ صندوق پستی ۷۳۱۷۵۳۹۹

* راوی در تصحیح و ویرایش مقالات ارسالی آزاد بوده، مقالات عودت داده نمی‌شود.

* هرگونه نقل و برداشت از مطالب راوی با ذکر منبع بلامانع می‌باشد.

*غالب تصاویر استفاده شده در صفحه آرایي راوی، از رزمندگان و شهدای کازرون می باشد .



۱- بحمدالله و با عنایت خاصه شهدای گران قدر شهرستان اولین شماره « راوی » اینک پیش شماس‌ت و ماحصل تلاش دست اندرکاران را مشاهده می نمایند . بی شک هر نهال تازه ای تا به مرحله ی رشد و نمو و تنومندی برسد نیازمند مراقبت ها و دلسوزی های فراوانی است که در این وادی ، نگاه مهربانانه و توأم با مسوولیت شما بزرگواران می تواند بهترین یاری گر و بزرگترین حامی باشد . ما را در این راه تنها نگذارید .

۲- در میان مطالب این شماره ، مصاحبه برای آن دسته از بزرگوارانی که دغدغه های کلان در راستای شهیدپژوهی حول محور شهدای گران قدر شهرستان دارند بسیار خواندنی است چه به سبب سوالات و چه به سبب پاسخ ها. توصیه اکید به خواندن آن داریم . نکات کلیدی و بکر فراوانی دارد البته بی شک این منافاتی با جذابیت وافر سایر مطالب ندارد و از همین جا دست بوس همگی نویسنندگان این شماره هستیم .

۳- با توجه به این که راوی تنها نشریه تخصصی فرهنگ پایداری و مقاومت شهرستان کازرون می باشد بنابراین از مقالات و آثار پژوهشی کارشناسان دفاع مقدس در راستای امتداد این خط استقبال می شود.

۴- در زندگی شخصی خودمان برای زنده ماندن خطرات هر کدامان یک آلبوم عکس داریم تا گه گاهی یک نیم نگاهی به خاطرات بیاندازیم. حالا با این وجود راوی تمایل دارد نقش آلبوم را برای خاطرات آن سالهای خون و حماسه ایفا نماید.

۵- لازم به ذکر است راوی نشریه داخلی طرح «نائبان شهیدان» می باشد که از سوی کانون فرهنگی پیامبر اعظم(ص) و بنیاد شهید و امور ایثارگران شهرستان کازرون برگزار می گردد.

۱،۵. طرح نایبان شهیدان طرحی است برای زندگی در فضای شهید پژوهی و جهادی است فرهنگی در جهت زنده نگه داشتن یاد و خاطر شهدا . ظاهری اش آن که قرار است حلقه ی اتصالی ایجاد شود میان مسوولان طرح با خانواده ها و هم‌زمان و دلاورمردان کازرونی دفاع مقدس از طریق نایبان و حلقه ی اتصال دیگری از جانب آنان با شهدای گران قدر . اگر اهل اتصال هستید بسم الله . راستی از جانب طرح گه گاهی هدایایی فرهنگی برای نایبان محترم به صورت رایگان ارسال می شود ؛ من باب خبر رسانی بود فقط!

شهدا بهترین فرزندان این آب و خاک بودند که خداوند آنها را برای خود برگزید. لذا بسیاری از افراد و گروه‌ها برای آنکه بتوانند خود، دوستان و جامعه‌شان را با فرهنگ شهدا آشنا کنند دنبال آن بوده‌اند تا از زوایای پنهان زندگی این انسان‌های برگزیده مطلع شوند. این خود مشکلاتی را برای خانواده‌ها و دوستان شهدا به وجود آورده است.

رجوع مکرر گروه‌ها، مجموعه‌ها و اشخاص فرهنگی کار و علاقمند به تفحص سیره‌ی شهدا به خانواده‌ها و دوستان شهدا جهت دریافت عکس، زندگی‌نامه، اطلاعات و خاطرات شهدا باعث شده است تا بسیاری از اسناد موجود در همین مراجعات مکرر و امانت گرفتن‌ها گم شده و هیچ‌گاه به صاحبان اصلی آنها برنگردد!

گاهی خانواده‌های شهدا مجبور می‌شوند برای حفظ اسناد فرزندان خود؛ از امانت دادن این اسناد به دیگران خودداری کنند و یا در بهترین حالت از روی عکس‌ها و اسناد شهدا تکثیر کرده و به مراجعان خود بدهند که این عمل نیز آنها را متحمل هزینه‌های مالی قابل توجهی خواهد کرد.

مجموعه‌ی این مسایل باعث شد تا برخی از علاقمندان به شهدا به فکر راه‌اندازی یک بانک جامع اطلاعاتی از تمام شهدای شهرستان بیفتند. بانکی که بتواند ضمن ارائه‌ی مشخصات کامل هر شهید، تمام اسناد و عکس‌های مربوط به او را به راحتی؛ نه تنها در اختیار همشهریان عزیز قرار دهد بلکه زمینه‌ی بهره‌مندی تمام شهیدپژوهان در سراسر جهان را از این بانک فراهم آورد.

بالاخره با پی‌گیری‌ها و هم‌فکری‌های متعدد؛ سایت اینترنتی جامعی طراحی شد تا در کنار معرفی شهرستان کازرون و بیان فرهنگ، تاریخ، اخبار و تحلیل‌های مربوط به آن به معرفی شخصیت‌ها (به‌خصوص شهدای شهرستان) بپردازد.

نشریه فرهنگ پایداری
شهرستان کازرون

سال اول / شماره اول/آذرماه۱۳۸۸



به اطراف خودمان که نگاه می کنیم و در رویدادها و چهره ها دقیق می شویم بی درنگ آنبوهی از تصاویر و مفاهیم است که ذهنمان را در بر می گیرد که ترجیح بند بسیاری از آنان افسوس است . افسوس از داشته هایی که دیگر نیستند ، افسوس از نبود حضورها و نفس های زندگی بخشی که به سبب فراموشی شان مدت هاست از فضای شهرمان رخت بر بسته است و آلودگی ، به سبب پایی که بر گلوبمان نهاده و می فشرد عنقریب است که خفه مان کند ، افسوس از جنگی که بینان های زندگی مان را با تبری به نابودکنندگی قوی ترین نابودگران و البته به بی صدایی سخن گفتن مورچگان هدف قرار داده و مهم ترین سنگر وجودی که قلب مان است را در کمال بی خبری و به دست با کفایت خودمان دارد تسخیر می کند و ما نیز غافل از آن چه بر سرمان می آید . افسوس از همسنگرانی که تا دیروز مرد میدان و شیر غران بودند و امروز « شیخونی » از کار انداخته آنان را و یا اصلا کاشف آمده که از ابتدا او نیروی دشمن بوده است در میان ما .

روزگار سخت و جنگ خانمان سوزی است که نه می توان فهمید دشمنت کجاست و نه می شود خیلی به کسانی که امروز همسنگرت هستند اطمینان کرد تا با حمایت او به دل دشمنان بزنی . اصلا خاصیت جنگ فرهنگی همین است . دیروز خاکریزی بود برافراشته در مقابل دشمن و تو سلاح بر دست، دوش به دوش همسنگران و همزمان و با تاکتیک مشخص بی مهیا به دل او می زدی و از پا می افکندی اش ؛ گویا کار راحت تر از اکنون بود که نه دشمنت را خوب می شناسی و نه همه ی افراد این سمت خاکریز را می توان همسنگر به حساب آورد و نه حتی سلاحی درست و حساسی به دست داده اند تا در مقابلشان حداقل بتوانی قدی علم کنی . امروز تا سلاح شناسانمان بخواهند کاری برای انجام دهند و مهمانی به تو برسانند باید سال ها منتظر ماند تا اختلافات تاکتیکی و سلاح شناسی شان به حداقل برسد تا شاید چیزی در حد « ام یک » نصیبت شود که البته آن هم اگر بشود. همیشه در این فکر بودم که چون مایی که از هر ۱۰ موعده دعایمان ۱۲ تایش را صرف « اللهم ارزقنا توفیق الشهاده فی سبیلک » می کنیم و ادعای میدان داری جنگ خانمان برانداز کنونی را هم داریم چه میزان از تاریخ ۸ سال حماسه و خون جوانانی که در همین کوچه پس کوچه ها پرورش یافتند اطلاع داریم . چه قدر با شهید خانواده مان زندگی کرده ایم و حالات و رفتار و روحیاتش را از خانواده و همزمانش پرسیده ایم و در زندگی به کار بسته ایم و دیگران را به این کار دعوت کرده ایم ؟ چند بار شده است که درد دلمان را به سوییш برده ایم و مشکلمان را برایش نقل کرده ایم و راه تازه ای را باز نشده به رویمان ندیده ایم ؟ مگر نه این است که این ها بودند که در جنگی طاقت فرسا آن رشادت ها و بزرگمردی ها را آفریدند و توانستند پیروز شوند و ما اکنون در میان معرکه ای بس عظیم تریم ؟ شاید کارهایشان دواپی باشد و سلاحی برای جنگ امروزمان . مگر این گونه نیست که وجه اشتراک و راز ماندگاری آن بزرگ مردان به طی مسیرهای ۱۰۰ ساله در یک شب بود به سبب ایمانشان و امروز هدف اصلی تمامی تهاجم ها ایمان مردمان و دوستان و همزمانمان است ؟ شاید در مقابل این سلاح باید از آن سلاح استفاده نمود .

تاریخ ۸ ساله دفاع مقدس سرشار از لحظات و رویدادهایی است که بی شک اگر بی نظیر نباشد کم نظیر است . صحنه هایی سرشار از رشادت ها ، ایثارها ، اخلاص ها ، اشک ها و اندوه ها ، لبخندها و شوخ طبعی ها که اگر داروی یگانه ی این ایام تک وجهی مردمان نباشد ، کارساز ترین آن هاست . حیات طیبی ی این از خود برآمدگان پاک ، آنچنان است که هر حقیقت جویی را به مشرب گوارای خویش می خواند و دم آسمانی شان مددی است تا هر بر زمین افتاده ای را برافرازد و به اوج کمالات برساند .

بی انتها و پر برکت بودن گنجینه ی دفاع مقدس بی شک انگیزه ای دوچندان را برای هر دلباخته ای فراهم می کند تا در صدد بازشناسی نقش شهدای شهرش و الگوسازی رفتاری از سیره بی مثالشان برآید تا بلکه از این رهاورد پاسخی در خور ، جهت این سوال یابد که به واقع جایگاه کازرون و دلاورمردان آن دیار در این عرصه کجاست و چگونه باید این دین ابدی را به سر منزل مقصود رساند ؟

بر همین اساس طرح « نایبان شهیدان » که مدت اندکی است با هدف بزرگداشت مقام شامخ شهدای گران قدر و جمع آوری خاطرات و گسترش سیره ی شهدا از طریق عمومی سازی فرهنگ شهید پژوهی راه اندازی شده است و هم اکنون جمع قابل توجهی را حول شمع وجودی پربرکت شهدا ساماندهی نموده است ، اولین شماره « راوی » تنها نشریه فرهنگ پایداری شهرستان کازرون را به شما نایبان محترم شهدا و دلباختگان عرصه جهاد و شهادت تقدیم میکنیم و در این راه چشم به راه خاطرات و مقالات و عکس ها و دست نوشته های شما عزیزان هستیم تا از رهگذر این قلم های نورانی تان جاودانه سازیم جاودانگی شان را .

تا چه قبول افتد و چه در نظر آید
باقی بقای نگاهتان ، التماس دعا



سردبیر
مهدی صنعتی

ب بسم الله

افشای شکوای دل

عباس دادوند

الهی با ذکر تو ناگفته ها را گفته می نمایم ، شاید هم این ناگفته ای باشد برای دیگران .

قلم گفت : به انگشتم بگیر .

دست گفت : محال است به غیر از اینکه قلم را بکار بندی از تو راضی شوم .

و جان نیز گفت : مرا پریدن نیاز است ، به صاحب و خالق جانت قسم می دهم مرا هم پرواز ده .

شهادت .

شهادت تنها ترین معنایی است که در عالم کلمات ، غریب اما زیبا به گوشه ی اوجی افتاده که صدها متفکر از درک چنین کلمه ای عاجز و ناتوانند .

شهادت را نمی شود و حتی نخواهد شد که معنی نمود ولی من...خود ، یک شهیدم .

کسی که کتاب شهادت را برایش از عرش فرود آورده اند و چنان در آغوش کشیده که با اعضا و اندامش در هم پیچیده و آنگاه به رقص در آورده ، گویی چیزی جز شهادت نمی فهمد و او را چه نیاز به معنای شهادت !

روزی ، در دیاری ، در زمانی و از مادری متولد شده ام . آن مادر ، آن کودک و... و تو نیز دیده ای،مادر آن کودک تازه متولد شده ی زشت و ژولیده را چه خوش قامت می بیند !

زیبای زیبا .

مادر آن کودک را چهار شانه ، باهوش و زیرک ، گویی مرد بالغی می بیند که به دنبال همسری در خور برایش باشد . و اکنون که به دیداریار مهربانم به قدمت تمام قرون گام بر می دارم ، محال است نگویی : چرا این آدم سینه ندارد؟چرا بی سر است ؟ چگونه میشود اینگونه بسوزد ؟ این فرد کیست ؟

آری چنین است ، این تیگه گوشت بی قافیه ، همان مثنوی مادر است . حل گشته ای در حالّی به رنگ بیرنگی . حالّی به عطر نسیم حضور و شیرازه ای بر تمام معانی عشق .

قبل از شهادتم برای شهیدان ناخود آگاه آیه ی«بل احیا عند

ربهیم یرزقون» را می خواندم . ولی اگر تو نیز میخواهی این را برای من بخوانی ، بگذار بخواهم که بخوان : بخوان که تمام وجودم به درد می آید .

آخر می دانی ، گفتن این جمله پاک از زبان کسی که چیزی جز فانی شدن را نمی بیند مرا رنج می دهد . من این را می فهمم و تو نمی فهمی ! تو چنان رنگ خاک داری که گویی سال هاست با خاک مانوسی ! حال آنکه فقط چند صبحی است که بر این سفره خاکی میهمان شده ای .

سفره ی خاک زیباست ولی چیزی در آن نیست . ای کاش خدایم بجای این سفره ، بر بندگان سفره های حقیقی اش را بنمایاند که « بل احیا عند ربهم یرزقون » را بفهمند . ولی چه می توان کرد ؛ حکم پروردگار چنین نیست و تو چه می دانی که زیبا حال من چه گونه است ؟

چه می دانی آن لحظه هایی که بر دیگران می گذرد بر من چگونه گذشت ؟

و بدان که برای غیر شهید ، برگشتن به زمان گذشته زیباست ! اما برای شهید ، هرگز !

اولش به حق الله و کوتاهی در آن گرفتار شدم و لی خدایم از مادر هم هزاران بار مهربان تر بود و گرمای وجودش هم هزاران بار گرم تر از نفس مادر . گویی که اصلا حرفی از آن به میان نیامده باشد .

گذشت و به حق الناس گرفتار شدم ولی آن قدر فضل خدایم

دیگران را شامل شد که از نخشیدم شرمگین شدند .

در ایام جوانی همیشه در این فکر بودم که اگر بهشت برای رنگ پرستان باشد و خدا و رضایتش هم حقی برای حق پرستان ، پس ای کاش خدایم مرا به حق پرستی بمیراند ، نه به انتظار بهشت ! و چه شب ها که به این دعا صبح را زیارت نکردم . و حال که باقیعقه مستانه در شادی وصول به سر می برم ، خدایا تو خوب میدانی که اگر بخواهی کسی را شرمگین کنی همین بس که بالا تر از لیاقتش را به او اهدا کنی ، و حال من همان شرمنده ی شرمنده ی شرمنده ام .



معبـری تنـگ

محمد جعفر جوشن

آن روز که آقا فرمودند: «آن روزها دروازه ای برای شهادت داشتیم اما امروز معبری تنگ . هنوز هم برای شهادت فرصت هست؛ دل را باید صاف کرد.» شاید این سوال به ذهنمان خطور کرد که به راستی راه شهادت هنوز هم باز است؟

به واقع گناه ما چیست که از فیض شهادت محروم بمانیم؟ خداوندی که دریای رحمت و عدالت است چگونه می تواند راه بالاترین کمال را به روی انسانها ببندد؟اصلا خودمانی بگوییم ، ما بخواهیم شهید شویم باید که را ببینیم ؟

واقعا اگر دل را صاف کنیم به شهادت می رسیم ؟ کدام شهادت؟ نه میدان جنگی درکار است و نه شخصیتی هستیم که ما را ترور کنند سپس چگونه راه شهادت برای ما باز باشد؟

اصلا برای شهید شدن نیاز به میدان جهاد و جنگ و کشتار است یا راه دیگری هم هست؟

پاسخ به این سوال این است که آری راه دیگر هم وجود دارد اما راهی سخت تر ودشوارتر ، چرا که جنگ در میدان رزم به تعبیر پیامبراکرم (ص) جهاد اصغر است اما جنگ که به همین میدان ختم نمی شود بلکه باب جهاد اکبر برای ما باز است ودر این میدان است که باید فیض شهادت را جستجو کردو به شهادت نائل شد ! چگونه؟

برای پاسخ به این سؤال باید به این نکته توجه کرد که ما در جستجوی شهـادات بهـ دنـبال چه هستیم ؟ مگر نه این است که با شهـدا ودر درجه رفیع شهـدا

بسیجیا یاد تو میا!!!!

که بعضی ا بچاها وختی می خواسن بیان جبهه ، مستقیم می رفتن دم قناتی حبیب اینا وا ا بُشو می گفتن : بووی حبیب ، احد گفته یه جعبه مسقطی مفر گردونی پد ببریم سی احد . بووی حبیبم می گفت : اینخ احد پی ماه نی که رفته جبهه و دوکون مو واپیچنده از بس مسقطی سیش فرسادم ، ای چه جورن که حبیب وا علی اکبر ایهمه تو جهن پِکشم نگفتن مسقطی می خویم ، ام احد دم دَقه مسقطی ایشم می خوا ؟!بچاها هم آ اهراز می گن

بووی حبیب باهاش شرمنده هی ، ما اشتباه کردیم ، « حبیب » گفته بیویم سی مسقطی نه « احد » ! بووی حبیبم که مِین پچه ها می بینـه می گه : مام شوخی کردُم بووی جونیم رو دُ تُ چیشم ، هر گُ خواستین بیرین ، بیوین تا آمده بُکنم پدُمـتو بیرین . بچا هام که روشو حسابی واز می شه دم دَقه می رفتن دم دوکون ای بنده خدا وا هی مسقطی می سَدَن می اُورَدَن تو خطا. تا یه روز که ممدُسن غمبه جون بچه ها می ده وامگه عام زشتن هی دم دَقه میرپن آای بنده خدا مسقطی میسونین میارین . حال حبیب خودش هیچ نمگه شـمام سرتو نمشه ؟!... خلاصه ایقه هی مُنگه میده که بچاها هم

که وامگردن کازرون دَسّه جمعی میرن دم دوکون بووی حبیب وامگن : بووی حبیب ترا بخدا شوخی میکردیما ، ما خودمو خودمو میگفتیم ،حبیب آ ما نگفته بی مسقطی بیارین ! بووی حبیبم با یه خونسردی همیشگی میکه :

الهی مو هم دور شما بگردم هم دور بچاهام . بووی جونیم مو آ هم روز اوّل میدُنُسم که حبیب تو عمرش اصلا مسقطی نخورده وا نمخوره ! می خودم نمَدُنُسم ، ام چه کم شما چه کم حبیب ، می فرق میکنه ... نوش جونتو ، حالیم یگی یه جعبه مسقطی میدمتو ببرین وا خدا مابین گردنتو ای میخوین مٹ حبیب پیشم عزیز بمونین هر وَخ مسقطی یا بسکوت خواستین بیگین تا سیتو بفرسَم .

شدن از شهیدی که دوست داریم با او دوست شویم و با اوانس داشته باشیم به گونه ای زندگی او را الگو قرار دهیم که سیره عملی ایشان و شیوه رفتارایشان دائمـا پیش روی ما بوده و محاسن زندگی ایشان را الگوبرداری کرده در زندگی خود جاری و ساری سازیم. خداوندا توفیقی ده که با رفاقت و نیابت از شهدا و پیروی از سیره آنان ما را نیز در خیل کربلاییان بپذیری...

آمین یا رب العالمین



مسقطی بووی حبیب

محمد عارف

توجه به نوع نگاه مقام معظم رهبری (مدظله) در نامگذاری سال های مختلف این مساله را کاملا آشکار می سازد که ایشان مسایل مهمی را رصد نموده و در پی فرهنگ سازی آن مهم ، سالی را به آن نام مزین می کنند . به عنوان مثال این که ایشان امسال را سال اصلاح الگوی مصرف معرفی می نمایند و نه سال صرفه جویی خود گویای آن است که آن چه مورد توجه معظم له می باشد الگوسازی و فرهنگ سازی است بدین معنی که از دیدگاه ایشان موردی چون صرفه جویی باید جزء شاخصه های فرهنگی ما قرار گیرد نه آن که صرفا یک کار مقطعی به حساب آید.

با تاسی از این نگاه ، کانون فرهنگی پیامبر اعظم (ص) – هیات فاطمیون بیش از هر زمانی همت و رسالت خود را بر فرهنگ سازی در جامعه متمرکز نموده است ؛ چرا که معتقد است آن چه باید همواره مورد توجه اهل فرهنگ قرار گیرد فرهنگ سازی است و نه کارهای سطحی و مقطعی . ما تلاش کرده ایم در حد توان اندک و امکانات مادی فوق العاده اندک خودمان اما با توکل بر خدا و عنایت معصومین علیهم السلام به این مساله نگاهی جدی داشته باشیم و در این راستا کارهای علمی را برنامه ریزی نماییم که به

صورت گذرا به برخی از آن ها شاره می کنیم .

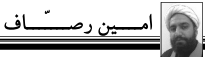


۱. فرهنگ تربیت محوری به جای تبلیغ محوری :

تلاش نموده ایم تا در کنار مراسم های معنوی و هیاتی که بسیار لازم و ضروری و جزء نیازهای مهم جامعه است به مساله ی تربیت نیروهای جوان توجه خاص نماییم ؛ با این رویکرد که یک جوان موفق را کسی می دانیم که هم از لحاظ علمی و معنوی و هم از لحاظ سیاسی - اجتماعی رشد یافته باشد و برای رسیدن به این منظور لازم بود فضایی را ایجاد می کردیم تا در آن به این هدف نزدیک تر می شدیم لذا برگزاری طرح مهدی یاوران که در آن به مسایل اعتقادی و فرهنگی اهتمام ویژه ای صورت گرفته بود را در دستور کار خویش قرار دادیم . در این طرح در کنار مسایل اعتقادی تلاش می شود جوان از لحاظ مسوولیت پذیری و ارتباط گیری با جامعه در حد مطلوبی قرار گیرد و آهسته آهسته زمینه ی رشد اجتماعی جوان فراهم گردد.

۲. فرهنگ اخوت و برادری به جای رقابت های

فرهنگ سازی، رویکرد ما



امین رصاف

حضرت زهرا با برنامه ریزی خاصی از بعد از رحلت رسول اکرم (ص) تا شهداتشان این فرهنگ را فریاد زدند . برپایی نمایشگاه کوچه های بی نشان که با استقبال چشمگیر مردم فهیم شهرمان مواجه شده است بیانگر آن می باشد که در این هدف تا حد قابل قبولی پیش روی داشته ایم اما تا هدف نهایی فاصله ی زیادی داریم .

۷. **فرهنگ آرمان خواهی** : آرمان خواهی و نگاه عمیق به ارزش ها و آرمان ها چیزی است که متأسفانه گاهی از آن بی به تجربگی و ناپختگی و ... یاد می شود . در حالی که در نگاه مقام معظم رهبری آرمان خواهی برای جوانان یک ارزش محسوب می شود . همین روحیه است که جامعه را همواره انقلابی نگه می دارد و مسوولین را مورد مطالبه قرار می دهد و نمی گذارد جامعه دچار خمود و بی تفاوتی شود . در این زمینه کانون تلاش نموده در کنار سلسله بحث های اعتقادی و معرفتی از این مساله غافل نباشد و مخاطبان خود را همواره در تقویت این روحیه مورد حمایت قرار دهد .

۸. فرهنگ شهید پژوهی



، راه او به عنوان بهترین راه ، هدف او به عنوان بهترین هدف ، همواره می تواند چشمه ای گوارا برای سیراب کردن عطش تشنه کامان راه حقیقت به حساب آید . توجه به این مهم بی شک اثرات شگرفی را به دنبال خواهد داشت . شهید به عنوان عارف و مصلح هم فرد را – خودسازی – تقویت می کند و هم جامعه را . نسل جوان در صورتی که با زندگی شهید به صورت واقعی آشنا شود ، نشاط و هیجان فوق العاده ای در پیمودن راه سعادت و کمال پیدا خواهد نمود . طرح نائبان شهیدان که در آن هر شهید پژوهی علاوه با آشنایی با زندگی شهید ، خود را به عنوان نائب شهید قرار می دهد به طوری که ادامه راه آن شهید را از رسالت های خود بداند از مهم ترین طرح های کانون به شمار می رود .

با یاری خدا برنامه های دیگری را نیز آماده نموده ایم که در آینده زمینه ی اجرای آن را فراهم خواهیم نمود ان شاءالله .

همچون آسیب شناسی فرهنگ عاشورا ، ویژگی های انسان عاشورایی و ... در جهت عمق بخشی به این فرهنگ اصیل قدم هایی را برداریم و از این ظرفیت عظیم برای تحکیم پایه های نظام حداکثر استفاده را نماییم .

۵. **فرهنگ تعامل جوانان و مسوولین** : جوانان به عنوان ذخیره های عظیم انقلاب همواره توانسته اند در خدمت رسانی به انقلاب و مردم پیشگام باشند . ایجاد فضای صمیمی بین این سرمایه ها و مسوولین در عین حفظ روحیه ی آرمان خواهی و پرسش گری می تواند زمینه ی ایجاد یک جهش بزرگ را فراهم آورد . کانون تلاش نموده با اعتمادسازی بین مسوولین و جوانان این مهم را فراهم آورد که نمود کوچک آن را در برپایی نمایشگاه کوچه های بی نشان شاهد بودیم .

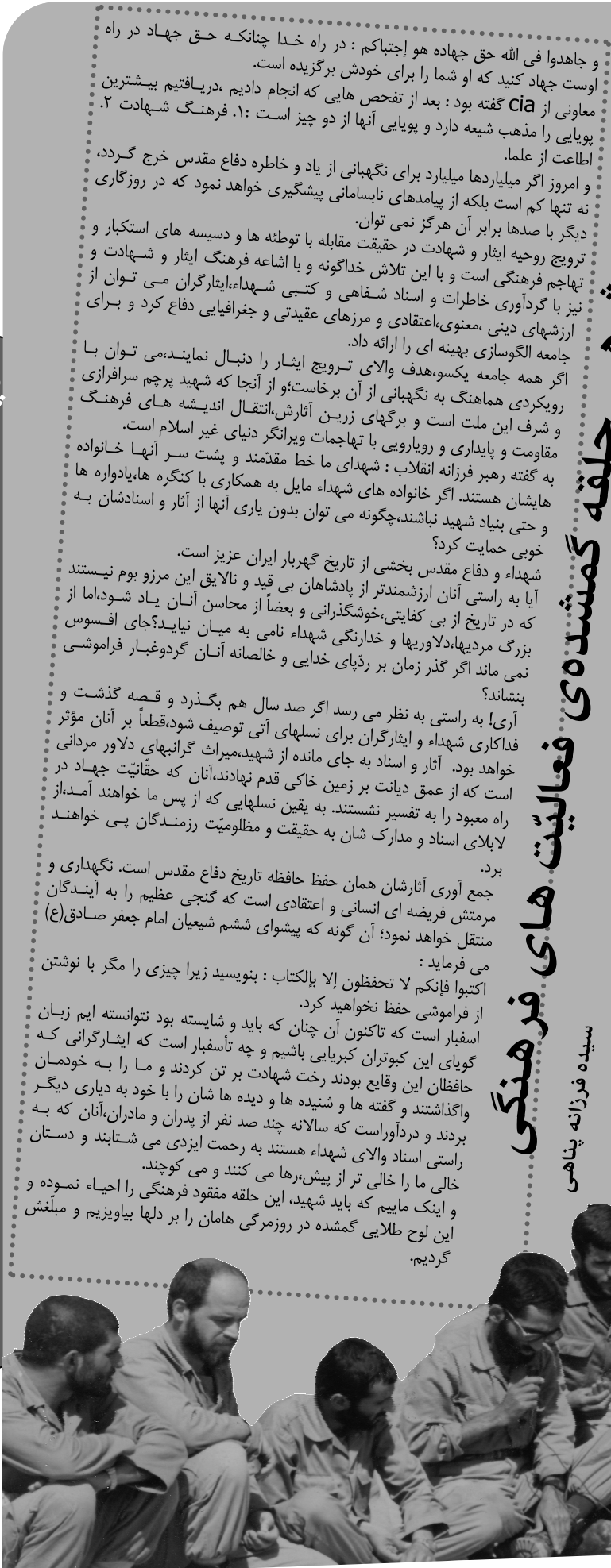
۶. **فرهنگ فاطمیه** : بدون شک حضرت زهرا (س) بیشترین نقش را در حفظ هویت و حقانیت شیعه داشته اند ، توجه به فاطمیه در حقیقت توجه به فرهنگ تشیع است .

شهید پژوهی

حلقه گمشده‌ی

فعالیت های فرهنگی

سبده فرزانه پناهی



و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم : در راه خدا چنانکه حق جهاد در راه اوست جهاد کنید که او شما را برای خودش برگزیده است. معاونی از **Cia** گفته بود : بعد از تفحص هایی که انجام دادیم ،دریافتیم بیشترین پویایی را مذهب شیعه دارد و پویایی آنها از دو چیز است ؛۱. فرهنگ شهادت ۲. اطاعت از علما.

و امروز اگر میلیاردها میلیارد برای نگهدانی از یاد و خاطره دفاع مقدس خرج گردد، نه تنها کم است بلکه از پیامدهای نابسامانی پیشگیری خواهد نمود که در روزگاری دیگر با صدها برابر آن هرگز نمی توان.

ترویج روحیه ایثار و شهادت در حقیقت مقابله با توطئه ها و دسیسه های استکبار و تهاجم فرهنگی است و با این تلاش خداگونه و با اشاعه فرهنگ ایثار و شهادت و نیز با گردآوری خاطرات و اسناد شفاهی و کتبی شهداء،ایثارگران می توان از ارزشهای دینی ،معنوی،اعتقادی و مرزهای عقیدتی و جغرافیایی دفاع کرد و برای جامعه الگوسازی بهینه ای را ارائه داد.

اگر همه جامعه یکسو،هدف والای ترویج ایثار را دنبال نمایند،می توان با رویکردی هماهنگ به نگهدانی از آن برخاست؛و از آنجا که شهید پرچم سرافرازی و شرف این ملت است و برپرویی با تهاجمات ویرانگر دنیای غیر اسلام است، مقاومت و پایداری و رویارویی با تهاجمات ویرانگر دنیای غیر اسلام است، به گفته رهبر فرزانه انقلاب : شهدای ما خط مقدمند و پشت سر آنها خانواده هایشان هستند. اگر خانواده های شهداء مایل به همکاری با کنگره ها،یادواره ها و حتی بنیاد شهید نباشند،چگونه می توان بدون یاری آنها از آثار و اسنادشان به خوبی حمایت کرد؟

شهداء و دفاع مقدس بخشی از تاریخ گهربار ایران عزیز است. آیا به راستی آنان ارزشمندتر از پادشاهان بی قید و نالایق این مرزو بوم نیستند که در تاریخ از بی کفایتی،خوشگذرانی و بعضاً از محاسن آنان یاد شود،اما از بزرگ مردیهادلاوریها و خداریگی شهداء نامی به میان نیاید؟جای افسوس نمی ماند اگر گذر زمان بر ردپای خدایی و خالصانه آنان گردوغبار فراموشی نبشاند؟

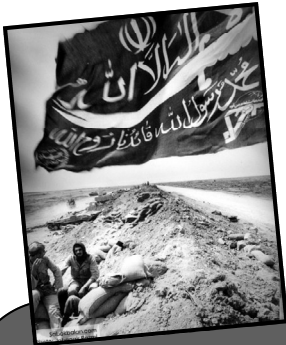
آری! به راستی به نظر می رسد اگر صد سال هم بگذرد و قصه گذشت و فداکاری شهداء و ایثارگران برای نسلهای آتی توصیف شود،قطعاً بر آنان مؤثر خواهد بود. آثار و اسناد به جای مانده از شهید،میراث گرانبهای دلاور مردانی است که از عمق دیانت بر زمین خاکی قدم نهادند،آنان که حقایّت جهاد در راه معبود را به تفسیر نشستند. به یقین نسلهایی که از پس ما خواهند آمد،از لایلای اسناد و مدارک شان به حقیقت و مظلومیت رزمندگان پی خواهند برد.

جمع آوری آثارشان همان حفظ حافظه تاریخ دفاع مقدس است. نگهداری و مرمتش فریضه ای انسانی و اعتقادی است که گنجی عظیم را به آیندگان منتقل خواهد نمود؛ آن گونه که پیشوای ششم شیعیان امام جعفر صادق(ع) می فرماید :

اكتبوا فانکم لا تحفظون إلا بالکتاب : بنویسید زیرا چیزی را مگر با نوشتن از فراموشی حفظ نخواهید کرد.

اسفبار است که تاکنون آن چنان که باید و شایسته بود نتوانسته ایم زبان گویای این کیوتران کبریایی باشیم و چه تأسفبار است که ایثارگرانی که حافظان این وقایع بودند رخت شهادت بر تن کردند و ما را به خودمان واگذاشتند و گفته ها و شنیده ها و دیده ها شان را با خود به دیاری دیگر بردند و دردآوراست که سالانه چند صد نفر از پدران و مادران،آنان که به راستی اسناد والای شهداء هستند به رحمت ایزدی می شتابند و دستان خالی ما را خالی تر از پیش،رها می کنند و می کوچند.

خالی ما را خالی تر از پیش،رها می کنند و می کوچند. و اینک ماایم که باید شهید، این حلقه مفقود فرهنگی را احیاء نموده و این لوح طلایی گمشده در روزمرگی هامان را بر دلها بیاویزیم و مبلغش گردیم.



پایگاه دلاوران کازرون



مهدی تقی‌نژاد

مجسمه شهیدان کازرون در میدان شهدا

کسانی که اوایل دهه شصت و حتی تا پایان جنگ تحمیلی مسیرشان به سوسنگرد افتاده باشد در میانه های ضلع غربی خیابان اصلی شهر با منزلی مسکونی رو به رو شده اند که در قاب کچی سردر آن منزل عبارت «پایگاه دلاوران کازرون»چشم آن ها را به خود جلب و این نکته را به ذهن شان متبادر کرده که علاوه بر این که حضور نیروهای کازرون در روزهای آغازین جنگ جدی بوده، انسجام و همبستگی خاصی میان این نیروها برقرار بوده است به حدی که یکی از منازل سوسنگرد را به عنوان پایگاه اختصاصی برگزیدداند.

نیروهایی که در کنار شهید چمران رشادت های زیادی آفریدند و اکنون انری از رد پای آنها را در شهر نمی بینیم. حضور و دلاوری نیروهای کازرون در جنگ تحمیلی به سوسنگرد محدود نمی شود.

شکستن حصر آبادان، آزاد سازی خرمشهر و عملیات های پی شمار دیگری که نقش نیروهای کازرون در آنها بسیار پر رنگ و محوری بود. این حضور تا روزهای واپسین جنگ همواره ادامه داشت. اگرچه رشادت ها و دلاوری نیروهای کازرونی موجب افتخار و سربلندی مردم و مسوولان شهر شده است و در گزارش ها مکرر از آن یاد می شود با این حال با پایان یافتن جنگ به نظر می رسد تاریخ مصرف این نیروها نیز به اتمام رسیده است، چرا که در کازرون هیچ پایگاهی را برای این دلاوران سراغ نداریم.

کردند و در برازجان گذاشتند که این دستگاه خیلی پیشرفته می باشد. نمونه کارش هم عکس شهدا در بهشت زهرا که در بالا نصب شده است. با پیشرفت دستگاه کیفیت کالا نیز پیشرفت می کند امکان دارد چند سال دیگر دستگاهی بیاید که کیفیت آن بالاتر از این ها باشد.

بحث دیگری که مطرح می شود بحث موزه شهداست. نمی شود این اسنادی را که ذکر کردید، تحت نام موزه ی شهدا در بخشی از شهرستان و با همکاری سایر نهادهای فرهنگی شهرستان مراقبت نمود تا کاری مهم در جهت گسترش فرهنگ شهید پژوهی و آشنایی بیشتر با سیره و باورهای شهدا برداشت ؟

برای موزه شهدا افکار زیادی بنده دارم. یعنی احساس می کنم برای شهر کازرون موزه شهدا و موزه جبهه و جنگ ضرورت دارد که این امر بدیهی و روشن است. ولی تأسیس و راه اندازی و نگهداری این قضیه در روال بودجه و مجوز و ... است . فعلاً در سطح استان این مجوز داده می شود در سطح شهرستان ها به ندرت، من که چیزی به عنوان موزه شهدا حداقل در استان فارس ندیدم. اگر هم باشد افراد راه اندازی کرده اند. پایگاه ها راه اندازی کرده اند و نمونه اش را در همین کازرون هم شاهد هستیم. در این راستا ما چندین بار مکاتباتی انجام داده ایم و گفتیم که کازرون به این کار نیاز دارد، جایگاه آن هم مشخص کردیم و قسمتی از سیدمحمد و بهشت زهرا را برای این کار پیش بینی کردیم. منتهی از نظر اعتباری بنیاد شهید چنین مجوزی و اعتباری در اختیار ما نگذاشته است.

پس برنامه‌ریزی این کار صورت گرفته؟

بله و نامه نگاری هایی هم شده و ضرورت این کار هم برای کازرون به آقایان گفته شده است، منتهی مرکز استان هم به دلیل این که فقط اعتبار را به استان می دهند نه به شهرستان از دادن اعتبار به ما خودداری می کند. دوستان و همشهریانی داریم که در بنیاد شهید مرکز هستند و چندین بار با آن ها صحبت شده است. خود جناب آقای شیخیان زمانی رئیس دفتر جناب آقای دکتر دهقان بودند که هنوز هم مسئولیت را دارند. دنبال گرفتن یک بودجه اختصاصی برای این کار هستیم. حتی من با مسئول مسکن و شهرسازی در رابطه با یک قطعه زمین برای این منظور صحبت کردم و ایشان هم موافقت کرده است. ولی به دلیل این که مجوزی برای این کار نمی دهند هنوز نتوانستیم این کار را انجام دهیم. به هر حال ما یک اداره هستیم و زیر مجموعه سازمان بزرگ تر از خودمان هستیم. نمی توانیم همین طور کاری را انجام دهیم. مردم درست می گویند و انتظاراتی دارند. جوانان ما در شهرستان از مسئولین انتظاراتی دارند. در راستای کار خود بنیاد شهید من خودم اقرار می کنم که موزه شهدا ضرورت دارد ولی امکانات را نمی توانم به تنهایی بدست آورم، و باید دولت مجوز دهد وقتی مجوز نمی دهند همین است که موضوع راکد می ماند، ولی ما درصدد هستیم که این کار را به هر شکل که ممکن است انجام دهیم.

برای موزه شهدا افکار زیادی بنده دارم. یعنی احساس می کنم

برای شهر کازرون موزه شهدا و موزه جبهه و جنگ ضرورت دارد که این امر بدیهی و روشن است.

ولی تأسیس و راه اندازی و نگهداری این قضیه در روال بودجه و مجوز و ... است .

فعلاً در سطح استان این مجوز داده می شود در سطح شهرستان ها به ندرت،

من که چیزی به عنوان موزه شهدا حداقل در استان فارس ندیدم.



مثلاً شما قطعه ۳ گلزار شهدای سیدمحمد نوربخش را در نظر بگیرید. این قبلاً فروکش کرده بود، لازم

بود که حتماً ترمیم بشود اگر ما این کار را انجام نمی دادیم. بنابر دلایلی که

نکر آن دلایل ضرورت ندارد، شاید یک فاجعه ای بوجود می آمد.

مجسمه شهیدان کازرون در میدان شهدا

برای برپایی موزه شهدا به نظر شما این وظیفه بنیاد شهید به تنهایی می باشد؟ چه نهادهای دیگری می توانند در این امر همکاری کنند؟ به طور مثال شاید بنیاد شهید نتواند مجوز این کار را بگیرد ولی نهاد دیگری این قسمت از کار را به خوبی انجام دهد.

در خیلی از شهرستان ها می بینیم که در راستای ترویج فرهنگ شهید و شهادت نهادهایی که حتی ارتباطی با شهید و شهادت ندارند این کار را انجام می دهند. این دو تفکر است. یا آن مدیر بسیجی یا به طور کلی ایثارگر بوده و یا غیر ایثارگر. در همین کازرون خودمان نمونه اش هست ولی نه به شکل گسترده. ممکن است مدیری باشد که تفکر ایثارگری و بسیجی داشته باشد و جبهه نرفته باشد و از خانواده شهدا نیست ولی تفکر بسیجی دارد. گوشه اداره اش را به طور مثال قفسه ای می گذارد و در آن آثار شهدا می گذارد و یا مناسبت های مختلف در رابطه با ترویج فرهنگ شهید و شهادت اقداماتی را از قبیل چاپ پوستر یا تهیه پلاکارد یا به هر شکل دیگر انجام می دهد. و سعی می کند نیت خیری که دارد را به هر شکل انجام دهد. ولی در بعضی از ادارات و سازمان ها خلاف این قضیه را می بینیم در همین شهرستان بنده چندین مورد بوده که تذکر هم داده ام ولی متأسفانه اقدامی نشده است.بعضی از ادارات را که فرمودید مانند ناحیه مقاومت سپاه،

تیپ دوم امام سجاد(ع) که می تواند بازوی قدرتمندی برای بنیاد شهید در این راستا باشد. خیلی از آثار فرهنگی شهدا الان داخل انبار تیپ خاک می خورد و از بین می رود. من این را به عنوان یک گله مندی دارم می گویم. چندین بار حضوراً یا به شکل نامه گفتیم که این آثاری را که شما در آن زمان از خانواده ها جمع آوری کردید و یا بعضاً از ما گرفتید و در انبار نگه داشتید این را برگردانید یا تحویل خانواده ها بدهید تا ما از آن ها بگیریم ولی متأسفانه هنوز اقدامی نکردند. البته همکاری در این زمینه دارند و من نمی خواهم بگویم که هیچ همکاری نداشتند. و با توجه به این همه رازینی که شده موقت بعضی از این آثار را تحویل ما می دهند و بعد از این که کار ما تمام شد باید تحویلشان دهیم تا بگذارند در همان انبار خاک بخورد. خوب اگر تیپ بیاید با هماهنگی بنیاد شهید، اداره ارشاد ، ناحیه مقاومت، فرمانداری، امام جمعه و دیگر نهاد ها و سازمان هایی که می توانند در این زمینه کمک کنند ما به راحتی می توانیم زمینی که صحبت شد در اختیارمان بگذارند را تجهیز کنیم و آن آثار را در آن جا نگه داری کنیم. ولی تا الان غیر از همین یکی دو مورد نامه نگاری که با مرکز صورت گرفته برای مجوز این کار یا صحبت هایی که برای زمین شده فکر نکنم نهاد یا سازمانی قدمی برداشته باشد.

در قضیه شهدای گمنام، بنیاد شهید تنها عضو آن شورا بود یا وظیفه خاصی هم بر عهده دارد؟

کلاً سیاست بنیاد این است که شهید گمنام هم در خود گلزار شهدا دفن شود یا احیاناً اگر روستایی یا شهری شهیدی ندارند آن شهید در آن جا دفن شود.این اصل کلی بنیاد هست حالا این قضیه درست است یا نادرست ما مأموریم و معذور. بینش شخصی دارم آن جداست ولی از لحاظ سازمانی به این شکل

است چون مسئولیت آور است. مسئولیت آور که باشد کسی نیست مسئولیت این قضیه را بپذیرد. همان طور که مشاهده کردید در طول چند سال شهدا در اینجا دفن کردند، چندین مرتبه به آقایانی که دست اندرکار این قضیه بودند تذکر دادیم که فکر بعدش را بکنید و شهید آوردن و دفن کردن و دیگر رفتن به سلامت این کار خوبی نیست. فکر بعد را بکنید که چطور می خواهید از آنها نگه داری بکنید چگونه می خواهید آن را بسازید به هر حال این کار چند سال انجام نگرفت و همین طور گذشت و کسی متولی پیدا نکرد و هر کسی هم که می آمد یک صحبتی می کرد و جلسه ای می گذاشت تا می دید که مشکل مالی دارد کنار می رفت تا این اواخر که با همت امام جمعه محترم که با جدیت خاصی پیگیر موضوع شدند چندین جلسه گرفته شد و بنیاد هم به عنوان دبیر در آن جلسات حضور پیدا می کرد منتهی آن افرادی که دست اندر کار این قضیه بودند، در آخرین جلسه ای که گرفته شد متقبل شدند هزینه هایی پرداخت کنند. از جمله شهردار سابق محترم جناب آقای عسکری که متقبل هزینه هایی شد، اداره اوقاف، تیپ دوم امام سجاد(ع) و بعضی از اداراتی که می توانستند کمک مالی بکنند، کمک کردند. در رابطه با روند این قضیه هم نقشه توسط فرزند یکی از شهدا کشیده شد و اجرا هم به عهده خودش گذاشته شد. به نظر می رسد که نقشه خوبی باشد. یکی دو تا نقشه هم در آن کارگروه ارائه دادند و نهایتاً همین نقشه پذیرفته شد و الان دارند کار را ادامه می دهند.

پس با این اوصافی که فرمودید پروژه از لحاظ مالی نباید مشکل داشته باشد ولی روند کار همچنان کند است؟

علت این کار به خاطر تهداتی بود که شهرداری داده بود ولی تعویض آقای عسکری بر روی این قضیه تأثیر گذاشت. حتی خود شهرداری یک سری تعهداتی به بنیاد شهید در رابطه با کارهای فرهنگی در سطح شهر داده بودند که این تعهدات عملی نشد. منتهی سرپرست شهرداری اعلام کرده بنده مجوز مالی ندارم. و من فکر می کنم یکی از دلایل این که روند کار کند است همین موضوع است و من پیش بینی می کنم این مشکل هم حل شود. البته واقعاً شهرداری مخصوصاً در زمان آقای عسکری انصافاً در قضیه بنیاد شهید و گلزارها و مسائل دیگر نظیر نظافت گلزارها نهایت تلاش و همکاری با بنیاد شهید داشتند و امیدواریم من بعد هم کسی بیاید که بتواند آن روحیه را ایجاد کند.

در آخر این مصاحبه حرفی اگر ناگفته مانده است می شنویم

صحبت خاصی نیست و مجدداً تشکر می کنم از حضرتتعالی و دیگر دست اندر کاران که این شرایط را فراهم کرده تا این مصاحبه شکل گیرد و در رابطه با شهدا گپی بزنیم.



سال اول / شماره اول /آذرماه۱۳۸۸

نشریه فرهنگ پایداری
شهرستان کازرون

نشریه فرهنگ پایداری
شهرستان کازرون

سال اول / شماره اول /آذرماه۱۳۸۸

گرفت نه این که در کازرون فقط انجام گرفت خیلی از شهرستان های استان فارس هست که این کار را انجام داده اند علت هم این است که شهدای ما از سال ۵۷ به این طرف سنگ قبرشان از آن سال تا الان تغییر نکرده و سنگ هم بر اثر عوامل طبیعی مانند باد و باران و مسائل دیگر خود به خود فرسوده می شود.
غیر از این گلزار شهدای ما متأسفانه یکسان سازی خاصی هم نداشت. مثلاً شما قطعه ۳ گلزار شهدای سیدمحمد نوربخش را در نظر بگیرید. این قبلاً فروکش کرده بود، لازم بود که حتماً ترمیم بشود اگر ما این کار را انجام نمی دادیم، شاید یک فاجعه ای بوجود می آمد.
بنابر دلایلی که ذکر آن دلائل ضرورت ندارد، زمانی که این کار را خواستیم انجام بدهیم خانواده های شهدا را جمع آوری کردیم و به آن ها گفتیم که می خواهیم طبق این ضابطه و این نقشه این کار را انجام دهیم. همه خانواده ها بدون استثنا پذیرفتند و قبول کردند چون خودشان به بنیاد مراجعه کردند و هنوز هم بعضاً مراجعه می کنند که می گویند قبور شهدا خراب است سنگ آن از بین رفته است و آب داخل قبر می رود. ما نمی توانیم به دلیل این که فرض کنید این سنگ ها آثار باستانی است یا این که در آینده قدمت تاریخی پیدا می کند بگذاریم گلزار شهدایمان این طور باقی بماند. ما به سنگ ها دست نزدیم و به طور مثال بهشت زهرا یا همین قطعه یک سیدمحمد که همین الان داریم شروع به کار می کنیم به سنگ قبر ها دست نزدیم و سنگ ها هستند منتهی سنگ های جدید با یک طرح خاصی روی سنگ ها گذاشتیم. در رابطه با آن نوشته های سنگ که شما با زیرکی خاصی این سؤال را کردید ما خودمان احساس می کردیم که بعضی از این نوشته ها لازم است باشد به همین دلیل هیچ گونه تغییر در نوشته ها ندادیم. یعنی دقیقاً سنگ هایی که قبلاً فرسوده شده بود عین همان نوشته ها روی سنگ های جدید گذاشتیم مگر این که خانواده مثلاً یک شهید وصیت نامه نوشته بود ما روی سنگش حک کرده بودیم حالا خانواده خواسته بود به جایش شعر نوشته شود یا برعکس. سعی ما هم به همین بود که کلاً خانواده ها رضایتشان جلب شود.

نفرمودید که در زمان مسئولیت چه کسی و در چه سالی این کار شروع شد؟

از سال ۱۳۸۰ قطعه یک سیدمحمد در زمان مسئولیت خودم شروع به کار کردیم. قبلاً بنا به دلایلی این کار صورت نمی پذیرفت. یا خانواده ها رضایت نمی دادند یا این که مسئولین پیگیر این موضوع نبودند و از لحاظ اعتباری بنیاد آن کمک هایی را که باید می کرد، انجام نمی داد. شروع این کار با پولی به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان بود که از اداره اوقاف گرفتیم. با توجه به نامه نگاری هایی را که با مسئولین انجام دادیم کمک هایی را گرفتیم و گلزار را در همین حد توان خودمان این کار را انجام دادیم. بعد از این قضیه برای قطعه ۲و۳ بهشت زهرا این

کار را انجام دادیم که آن هم باز از اعتبارات مشارکتی بود که این کار را انجام دادیم و هنوز هم پایان نیافته و ان شا الله در صدد هستیم که انجام دهیم. در خصوص قطعه ۴ سیدمحمد وضعیت مطلوبی ندارد و آن هم درصدد هستیم که انجام دهیم با نامه نگاری هایی که با شهرداری و شورای شهر داشتیم اگر همکاری بکنند آن ها را هم سطح قطعه ۳ کنیم که قطعه ۴ و یکی شود. البته این ها به برکت خود شهدا بوده است و ما که کار خاصی انجام ندادیم. با این که بیست و چند سال است که در این سازمان هستم بعضی از شهدای ما که در گلزار شهدا مدفون هستند اگر آن وجهه شان بیشتر از یک امامزاده نباشد حقیقتاً کمتر از بعضی امامزاده ها نیست. یعنی آن رزمندهایی که می بینیم در جبهه با آن وضعیت خاص عبادت می کردند.

طرح یکسان سازی قبور شهدا برای شهدای انقلاب هم انجام می گیرد؟

شهدای انقلاب جای خاصی دفن نشده اند. بیشتر شهدای انقلاب قطعه یک سیدمحمد است که همین الان داریم این کار را انجام می دهیم.

طرح چگونگی یکسان سازی را چه کسی طراحی کرد و آیا اصولاً امکان ارایه ی طرح های مختلف وجود داشت و یا این که فقط یک طرح مد نظر بود ؟

برای این کار به این شکل اقدام می شود که یک گروه در شهرستان، از فرمانداری و شورای شهر و شهرداری و بنیاد شهید به نام گروه همسان سازی گلزار شهدا تشکیل جلسه می دهند. طرح در آن گروه می رود و صحبت می شود و اگر معایبی دارد برطرف می شود. البته این کارهایی که صورت گرفته طرح نیست بلکه یک ترمیم و مرمت ساده است چون اگر بخواهیم این کار را در قالب یک طرح بیاوریم، میلیون ها تومان هزینه دارد. اگر دقت داشته باشید می بینید سقف این گلزارها دست نخورده و فقط کف سازی شده است. منتهی با



توجه به بخشنامه ای که از مرکز به شهرستانها داده شده، روستاهایی که تک مزار یعنی یک شهیدی تا ده شهیدی این مجوز را دادند و همچنین طرحی هم دادند تا آن طرح را مطالعه کنیم و با توجه به جوی که در شهرستان از نظر آب و هوا و از نظر فرهنگ و ... وجود دارد، اصلاح شود و آن طرح انجام بگیرد. الان حدود ۴۵ گلزار یک مزاره تا ده مزاره در روستاها وجود دارد که این طرح را انجام داده ایم. منتهی گلزار شهدای شهر طرحی را انجام نداده ایم بلکه هم سطح سازی کردیم.

علت تفاوت طرح در قطعات دو و سه سید محمد و قطعه بهشت زهرا در چیست ؟

هر کاری که انجام می شود با توجه به شرایط زمان شکل می گیرد، زمانی بود که سنگ گرانیت در کازرون نبود، که بنیاد

بخواهد استفاده کند. سنگ معمولی بود. زمانی که ضرورت ایجاب کرد که در گلزار سیدمحمد شروع به کار کنیم سنگ گرانیت نبود و طرح این سنگ هم از شیراز به ما داده بودند. که اگر دقت کنید می بینید سنگ به صورت یک آرم است که آرم گلزار شهدا می باشد. ما این کار را کردیم و برای قطعات بعد دیدیم حقیقتاً این کار جالبی نیست. برای قطعه بهشت زهرا که اوایل همین امسال کار سنگ ها تمام شد، سنگ جدیدی به نام سنگ گرانیت به بازار آمد، البته سنگ گران تر از این هم در بازار موجود است ولی با توجه به توان و قدرت خریدآن را نداشتیم . قطعه شهدای خشت که قبل از سیدمحمد شروع به کار کردیم سنگش به شکلی دیگر است. یعنی با توجه به شرایط آن زمان این کار را کردیم این تفاوت که شما می بینید علتش این می باشد.

با توجه به این که در شورایی که ذکر کردید فرمانداری و نهادهای دیگر وجود دارد تصمیماتی که گرفته می شود، به نوعی تصمیمات کلان، برای شهر می باشد و حین این تصمیمات باید پیش بینی های لازم برای این موضوع در نظر گرفته شود. اما در این موضوع به نظر می رسد این پیش بینی ها صورت نگرفته است.

نه ببینید این جا کارگروه است کارگروه گلزار شهدا. در استان در استانداری صورت می گیرد و در شهرستان با مشارکت بنیاد شهید و شهرداری و فرمانداری جلسه ای گرفته می شود. با توجه به بودجه ای که در اختیار قرار می گیرد تصمیمات گرفته می شود. فرض کنید برای ده مزار شهید می خواهید یک طرحی را انجام دهید، مانند طرح شهدای گمنام . شهدای گمنام در آن کارگروه که با حضور امام جمعه تشکیل شد پیش بینی بودجه تقریباً ۸۰ تا ۱۰۰ میلیون تومان شد و موافقت هم شد و اداره هایی که در آن جلسه حضور داشتند هر کدام متقبل یک هزینه شد. در رابطه با گلزار شهدای سیدمحمد یا بهشت زهرا چنین چیزی وجود نداشت. ما پولی نداشتیم که بخواهیم با آن تصمیم بگیریم. این هم به صورت یک طرح کلان نبوده است و موقتاً به دلیل این که وضعیت خیلی خوبی نداشتند- به خصوص گلزار سیدمحمد- و همچنین مراجعه مکرر خانواده ها به دلیل این که قبرها نشست کرده بود و آب به داخل قبرها می رفت به همین دلایل ما مجبور بودیم که این کار را انجام دهیم و اگر این کار را انجام نداده بودیم شاید دیگر گلزاری وجود نداشت. با این وجود خانواده ها هنوز راضی هستند. ولی این کار طرح اصلی نیست و طرحی که برای گلزار شهدا داده شده است فقط برای یک مزاری تا ۱۰ مزاری است و بنیاد مسکن هم مجری این برنامه هست و همین الان بنیاد مسکن در روستاها برای بنیاد شهید انجام می دهد که بنیاد شهید به عنوان ناظر می باشد ولی شاید این گلزار شهدا چند سال دیگر به هم بخورد و همان طرحی که مورد اشاره شما است انجام گیرد.

چرا عکس های شهدا در سید محمد که بر روی کاشی خورده است بی کیفیت است ؟ آیا قصد اصلاح ندارید ؟

آن زمان که این طرح داده شد تنها جایی که می توانستند عکس را روی سرامیک حک کنند تهران بود. به دلیل این که عکس های کاغذی که معمولاً استفاده می شد به دلیل آب گرفتن یا تابش آفتاب یا به هر دلیل دیگر هر یکی دو ماه خانواده ها مجبور به تعویض می شدند. یکی دو عکس را قبلاً بر روی سرامیک زدیم و به خانواده ها نشان دادیم و خانواده ها هم پذیرفتند. قبول دارم طرح با کیفیتی نبود. بعد از این قضیه یکی از همشهریان خودمان دستگاه این کار را خریداری

نشریه فرهنگ پایداری شهرستان کازرون

نشریه فرهنگ پایداری شهرستان کازرون



واحد نظامی انجمن اسلامی دانش آموزان کازرون -اسماعیل شهیدان کازرون(پا)

راه اندازی بسیج در کازرون

با شکل گیری انقلاب وگسترش فرهنگ دینی در اقشار مختلف جامعه ایران زمینه برای بسط وحدت وهمدلی فراهم گردید . با اوج گیری انقلاب جلوه های جدیدی از این فرهنگ به ظهور رسید و آن گذشت وایثار وشهادت طلبی و از خود گذشتگی بود . دامنه این جلوه ها سرا سر کشور را در نوردیده ، این فرهنگ ، ملت ایران را به امت واحده ای تبدیل کرد که درهمه ی صحنه ها حرکتی مشابه را ، بدون هماهنگی قبلی از خود به ظهور میرساندند .

مردم کازرون در همراهی خود با این فرهنگ نه تنها از دیگران عقب نماندند ، بلکه در بسیاری از موارد نقش پیشتاز نیز داشتند . شکل گیری بسیج نیز یکی از این موارد است . زمانی که در آذر ۱۳۵۸ حضرت امام خمینی (ره) فرمان تشکیل ارتش بیست میلیونی بسیج را صادر فرمودند ، در کشور نهادهی به همین نام تشکیل شد ؛ چون قبل از آن نیز حضرت امام (ره) از حزب جهانی مستضعفین سخن به میان آورده بودند ، نام آن نهاد را بسیج مستضعفین نهادند و حجت الاسلام مجد بعنوان مسؤل آن ، شروع به ایجاد شعبه در شهرستانها نمود .

کازرون یکی از شهرستانهای پیشتاز در تشکیل بسیج مستضعفین بود چرا که از روزهای اول پیروزی انقلاب در این شهرستان انجمن اسلامی دانش آموزان تشکیل شده بود و شاخه نظامی داشت . شاخه نظامی انجمن در مواقع لزوم به کمک ارتش و یا شهربانی می شافت و به همین خاطر بود که زمانی که سپاه پاسداران تشکیل شد ، مسؤل انجمن ازاعضاء اصلی شورای فرماندهی آن شد ، لذا این امر موجب گردید که در تشکیل نهاد نوپای بسیج مستضعفین از مسوول انجمن اسلامی دانش آموزان به عنوان مسؤل این نهاد دعوت شود و بسیج مستضعفین در شهرستان شروع بکار نماید . با واگذاری مهمانسرای جهانگردی به سپاه پاسداران ساختمان پیشاهنگی که سپاه در آن مستقر بود به بسیج مستضعفین واگذار شد و این نهاد مقدس در آن ساختمان کار خود را آغاز کرد.

کمتر ازهشت ماه از تشکیل این نهاد نگذشته بود که جنگ آغاز شد و بسیج شهرستان به یکی از فعال ترین مراکز برای پاسخ گویی به عطش آمادگی برای دفاع و اعزام به جبهه تبدیل شد . در آن زمان در تهران ، ارتش پشتیبانی بسیج مستضعفین را به عهده داشت . باگسترش جنگ واحساس نیاز به بسیج ، سپاه پاسداران اقدام به فعال کردن معاونت بسیج در این نهاد نمود .

در همین هنگام بحث تعیین متولی ، برای بسیج در مجلس مطرح شد و سپاه پاسداران ، ارتش جمهوری اسلامی ایران و کمیته انقلاب اسلامی هر یک متقاضی تأسیس ومدریریت این نهاد بودند که مجلس پس از بحث وتبادل نظر اداره بسیج را به سپاه پاسداران واگذار کرد . از علل اصلی این تصمیم از جانب مجلس می توان به تشابه فرهنگی سپاه و بسیج اشاره کرد . اگر چه شرایط جنگ ، فعالیت گروهکها، انحرافات رئیس جمهور بنی صدر و ده ها عامل دیگر را نیز می توان مؤثر دانست که با تصویب اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در مجلس و واگذاری اداره بسیج به سپاه پاسداران کر به دریا وصل شد و ازخطر طاهر نماندن نجات یافت و بلکه مطهر شد (سپاه به بسیج که دریاست متصل شده و مطهر گردید.)

مسؤل بسیج تازه تأسیس کازرون که قبل از شروع جنگ تحمیلی آموزش نظامی نیروهای بسیجی را آغاز کرده بود ، با آغاز جنگ باید خود را برای آموزش ویژه ، مسلح کردن و اعزام نیرو به جبهه ها آماده میکردو لذا برای تأمین سلاح بمنظور اعزام نیروهای داوطلب ، هر اقدام ممکنی را انجام داد ولی نتیجه ای نگرفت .

او به ارتش ، ژاندارمری وحتى سپاه پاسداران هم مراجعه کرد ، بعد از آن به سپاه وسیجستان ، تا اینکه در نهایت به تهران و ستاد مشترک ارتش رفته و با اعلام آمادگی برای اعزام نیرو ، درخواست خود را بیان کرد . با اینکه بیش از سه هفته از آغاز جنگ می گذشت ، تا کنون چنین درخواستی در ستاد مشترک ارتش مطرح نشده بود ، بنا بر این موضوع در جلسه ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی مطرح و مقرر شد که مقداری ازسلاحهای خارج از رده ارتش در اختیار بسیج کازرون و تهران قرار گیرد .

مسؤل بسیج کازرون با گرفتن حواله سلاحهای ومهمات مربوط به خود که شامل برنو ، ام یک، تیربار برنو ، تیربار ام یک، تفنگ ۵۷ میلیمتری ، بازوکا ، خمپاره ۶۰ که تعداد آنها محدود بود (برنو و ام یک هر یک کمتر از یکصد قیضه ومایقی کمتر از بیست قیضه) با سه برابر بار مینا مهمات ، کامیونی کرایه کرده وبا مراجعه به مراکز مختلف نظامی آنها را قلم به قلم تحویل گرفت و به شهرستان بر گشت و سپس اقدام به تجهیز نیرو واعزام نمود ، درحالی که کمتر از یک ماه از جنگ گذشته بود .

✽ منبع : کازرون نما



مصطفی بخرد

اولین فرماندهی بسیج در کازرون

۱ بیست و چهارم اسفندماه ۱۳۶۳است، هوای لطیف بهاری، شهر را در آغوش کشیده و نسیم ملایمی،

سبزه و شاخه های نازک درختان را به بازی گرفته و بوی عطر بهار نارنج، فضا را معطر نموده و اکسیر امید را در هوا پاشیده است.

گنجشک ها به تکاپوی در روزمرگی ها برخاسته اند و به دنبال تکه ای نان و قطره ای آب در اطراف پرسه می زنند و پرستوهای سرمست بی ریا، با آرزوی هجرت و پرواز در آسمان، به انتظار طلوع خورشید بخت ننشسته اند.

وقتی به بالای تپه رسید، رو به مشرق نگاهی انداخت و تبسمی کرد؛ انگار با چشمانش خورشید غایب را نشانه رفت که : « باز هم من»

من نیز در امتداد نگاهش محل طلوع را می نگرم و به خط روز که خورشید با قلم زرد نور ترسیم می کند، خیره می شوم.

تکه ابرهایی که آرام آرام ذوب و در آسمان آبی محو می شوند به نظاره می نشینم.

تا به حال فکر می کردم هیچ کس زرنگ تر و عجول تر از خورشید نیست، اما اشتباه می کردم؛ مثل اینکه از خورشید زرنگ تر هم هست

صدای مبهمی از درون اتاق رشته افکارم را پاره می کند و مرا به طرف خود می کشاند.

آرام درون اتاق را می کاوم، او را می بینم که با حجب و حیای خاصی باز هم تقاضایش را مطرح می کند و تنها گردی چشمان از حدقه در آمده ای پاسخ اوست و بعد صدای قاطعی که با تحکم یک « نه » را کف دستش می گذارد؛ و باز اصرار او و پاسخ های محکم « نه».

تا به حال او را این قدرمصرّت‌نیده بودم ،راستش من هم دراین همه اصرار مانده ام.

آرام بالا می آیم و تا امتداد قامتش خودم را بالا می کشم ،سعی می کنم سرم را تا نزدیک اعتقاد و افکارش نزدیک کنم و :

اینقدر اصرار نکن! چقدر اصرار و« نه» شنیدن!!

اما انگار نه مرا می بیند و نه صدایم را می شنود. از معصومیت خاصی که قرین حیای صورتش است شرم‌منده می شوم و به عقب برمی گردم وخطایش می کنم :

« شرم‌منده ام مرا ببخش » اما بازهم نمی شنود

آرام روی میز خم می شود : « علی الظاهر راهی نیست، هرچقدر شما بگوئید، ولی ردّ نکنید ، دیرمی شود، عقب می افتم، باور کنید خیلی زود برمی گردم؛ خودم هم می دانم که آماده باش است »

آرام کنارش می خزم؛ نیتش را که نگاه می کنم، همه چیز دستگیرم می شود؛ باز هم مثل همیشه، می خواهد به دنبال گم شده اش بگردد؛ حدود پنج سال است که می گردد و هنوز نیافته.

از سحرگاه بیست ویک رمضان سال ۱۳۴۲که قابله نقاب سعادتمندی را از صورتش برداشت، او را می شناسم، در مهربانی های کودکانه اش و سخاوت و تقوای نوجوانی با او آمده ام. از روزی که برای شکستن حصر سوسنگرد رفت و اسلحه اش هم قدّ و بالای خودش بود، از روزه های آن چنانی و افطار با تکه ای نان خشک گل مالی شده در کوچه های سوسنگرد، از سجده های طولانی نماز شبش، داستانها شنیده ام؛ از چشم های بی خواب جستجوگرش که همیشه بیدار است تا دیگران آسوده بخوابند؛ از شبهایی که تا به صبح از سرما لرزیده تا پایه ها را محکم کند، از خطرهایی که به جان می خرد تا خاری به پایبی نرود؛ از آنجا که هر گاه بوی عملیات آمده، پیش تاز جبهه ها شده است نه ، گراف گفتم؛ همه جا برای او جبهه است. جبهه نبرد با نفاق، با زشتی و گژی و جبهه های جنوب پاره ای از حکایت این گمنام آوارهٔ دنیاست.

حالا یقین دارم که اصرار بر مرخصی اش برای حضور در جبههه است که این چنین پا می فشارد.

انسان است ولی جمیع اضداد است؛ گاه آن چنان رئوف که احساس سی



۲ کنی که دلش از یک حباب هم شکننده تراست و گاه آن چنان سخت که گویی هیچ گاه گذشت را

مزه مزه نکرده است. زمانی آن چنان بی تاب که فکر می کنی دلش از دل یک گنجشک هم بی طاقت تر است. زمانی می خواهی به زور از کار، دورش کنی و دمی این چنین بی تاب رفتن است که نمی توانی به بندش بیاوری. سربازی گمنام است و عاشقی بی قرار

پایم را که از موحوطه افکارم بیرون می کشم، می بینم که با نگاه معصومانه اش هنوز جلو میز به انتظار جواب ایستاده است؛ انگار قدرت اراده زنجیر مصلحت را پاره می کند؛ مردی که از اصرار او به ستوه آمده، نفس بلندی می کشد، از جایش برخاسته، لباسش را مرتب می کند؛ دستی به صورتش می کشد و آن را متفکرانه بر روی چانه اش میخ کوب می کند و با قدم های سنگین و شمرده، به طرف پنجره اتاق به راه می افتد؛ صدای تق تق قدم هایش در اتاق، طیف «خوف و رجا »را ترسیم می کند؛ دستش را به طرف دستگیره پنجره برده و آن را باز می کند و لحظاتی پشت به ما طلوع زیبای خورشید را که تازه از پشت کوه های سبز مخملی سرک کشیده است، نگاه می کند.

خیلی زود هوای لطیف بهاری آن هوای سنگین و دم کرده را از اتاق بیرون می راند اما باز از سنگینی لحظه ها نمی کاهد و لحظات هم چنان به سختی می گذرد و هول و هراس قبول یا ردّ، مهمان دل هاست؛ بالاخره مرد پنجره را می بندد و در حالی که به طرف میز راه می افتد، چشم در چشم های نگران او می اندازد و اضافه می کند :

« باشد فقط ۲۴ ساعت ؛ فقط ۲۴ ساعت »

از تبسمی که بر لب او نشست، رویش جوانه امید را به خوبی می شد احساس کرد.

پیداست که در دل هزاران امید را می کشد و تنها یک بهار را سبز می کند؛ نمی دانم چه قدر به خدا نزدیک شده که صورتش هم از لہیب آن گل انداخته؛ انگار تمام ذرات وجودش را سالها ست که در محضر خدا حاضر نموده که



در آغو

۳ بوی عطر آشنای خدا از آن می آید. و آن وقت با چرخیدن قلم بر روی دل بی تاب کاغذ

حاجت روا می شود.

از اتاق که بیرون آمد، پرنده ای را می ماند که شوق پرواز، امانش را بریده؛ با سرعت راه سراسیبی خروج را پیش گرفته که دستی بر شانه هایش می نشیند و صدایی که :

کجا با این عجله؟ حاجت روا باشی

بالافاصله به طرف صدا برمی گردد و با تبسمی شیرین پاسخش را می دهد:

سلام کامران! انشاءالله ! علی الظاهر کارم درست شد؛ اگر

خدا بخواهد، دارم می روم.

و کامران باز ادامه می دهد : چند روز است که عملیات شروع شده، رفتن هم سودی دارد؟ چرا این همه تلاش می کنی که بروی ؟ از چه می ترسی؟

در حالی که قدم هایش را با شیب سراسیبی تنظیم می کند، نگاه مهربانش را تا اوج ادراک او سوق می دهد.

.....
اول: اگر خدا بخواهد این بار تکلیفم معلوم می شود.

دوم : کی گفته عملیات تمام بشود، جنگ هم تمام شده؟ نمی دانم به این حقیقت رسیده ای که ماندن خیلی ترسناک تر از رفتن است یا نه؟ شنیده ای که شهید باکری پیش بینی کرده که رزمنده های امروز،پس از جنگ به سه دسته تقسیم می شوند :

دسته ای که مخالف گذشته خود می شوند و از آن پشیمان؛ دسته دیگر هم راه بی تفاوتی را پیش می گیرند و در زندگی مادی غرق می شوند و دسته سوم به گذشته خودشان وفادار می مانند و احساس مسئولیتی می کنند که از شدّت مصائب و غصه ها دق خواهند کرد؛ پس از خدا بخواهید تا با وصل

است، که برای تمامی شهدا از قبیل صنفی، روستایی و ... برگزار می کند. مراسم امسال هم با هماهنگی که با امام جمعه محترم در رابطه با سخنران شده، قولی گرفته اند از امام جمعه موقت تهران، آقای سید احمد خاتمی که ان شا الله در محرم یا صفر تاریخ آن دقیق مشخص نیست از ایشان دعوت شود برای سخنرانی این مراسم که داریم رایزنی های خودمان را انجام می دهیم برای برگزاری این مراسم.

یکی از کارهای خوب شما راه اندازی وبلاگ بنیاد شهید است . لکن اشکال اساسی آن دیر به روز شدن آن می باشد ، با توجه به توضیحی که پیرامون بانگ اطلاعاتی بنیاد شهید ارائه فرمودید این مسئله را چگونه توجیه می فرمایید؟

در رابطه با وبلاگی که فرمودید یک کار غیر قانونی است یعنی در راستای اهداف ترویج فرهنگ شهید و شهادت ما احساس کردیم که چنین کاری ضرورت دارد که انجام بپذیرد. در طول فاصله ای که من بنا به دلایلی در عرض کمتر از یک سال مسئولیت بنیاد را نداشتم، یک مقداری از نظر کاری فرصت داشتم چنین کاری را انجام دهم. اولین اقدامی که انجام دادم همین ایجاد یک وبلاگ بود که خلاف قانون و مقررات بنیاد بود چون قانوناً مجوزی برای راه اندازی این وبلاگ نداشتیم. منتهی من با مسئولیت خودم این کار را انجام دادم. دست تنها بودم و انصافاً وارد هم نبودم. و بعضی از دوستان همکاری می کردند. قبلاً معمولاً این گونه بود که هفته ای یکی دو بار به روز می شد، البته در حد توانم. چون سعی بر این داشتم که تمام مطالبی که نوشته می شود در رابطه با شهدای کازرون باشد. اگر الان ملاحظه کنید شهدایی غیر از کازرون چیزی نمی ببیند. تماماً در رابطه با شهدای کازرون است، ما این کار را انجام دادیم که دست تنهایی توانستیم هفته ای یکی دو بار به روز برسانیم. منتهی حقیقتاً فرصتی نداریم که این کار را ادامه بدهیم. شما درست می گوئید و من هم قبول دارم که با تأخیر به روز می شود و مدتهاست که من فرصت نکردم وبلاگ را به روز کنم. درصدد این هستم که آن عنوان را عوض کنم چون بنیاد شهید مرکز همکاری نمی کند. ابلاغ کرده اند نمی خواهد وبلاگ داشته باشید همان مرکز اسنادی که من اشاره کردم که هنوز در اختیار مردم قرار نگرفته و گذاشته اند کامل شود و سپس در اختیار عموم قرار گیرد که من فکر نکنم به این زودی ها صورت گیرد این کار انجام شود. ولی ضرورت این کار را احساس می کنم.

نگاه جامع و دسته بندی ضعیف مطالب یکی دیگر از اشکالات آن است به صورتی که ممکن است برخی از شهدا اصلاً در این وبلاگ معرفی نشده باشند ولی برخی دیگر چندین مطلب و مقاله و ... درباره آنان در این وبلاگ منتشر شده است در حالی که باید اطلاعات ابتدایی شهدا در بدو راه اندازی این وبلاگ در آن قرار می گرفت . این مشکل ناشی از چه چیزی است ؟

در رابطه با این که چرا بعضی از شهدا امکان دارد یکی دو بار پیرامونشان بحث شده باشد. من اول آمده ام از شهدایی که خودم می شناختم یعنی با آن ها در ارتباط بودم. حالا با بعضاً در جبهه با هم بودیم یا در مدارس در زمان تحصیل آمده ام شروع کرده ام. تمام نقل قول هایی که گفته شده از خود من است لکن نگفتیم که فلانی گفته و به شکلی که نگفتیم که من خودم دارم این مطالب را می نویسم به این شکل داریم انجام می دهیم. یعنی در واقع می توان گفت که این یک وبلاگ شخصی است نه بنیاد شهید که ما مسئولیت داشته باشیم برای تمامی شهدا این کار را انجام دهیم.

در راستای گسترش شهید پژوهی و عمومی کردن این امر در صورت پیش قدم شدن گروه های مستقل چه همکاری هایی با آنان می کنید ؟

در بنیاد شهید مؤسسه ی داریم با عنوان مؤسسه انتشارات نشر شاهد. این فقط برای چاپ آثار شهدا هست. منتهی برای کارهای پژوهشی شهدا در قالب مرکز پژوهشی بنیاد که زیر مجموعه همان تبلیغات و انتشارات است. لذا ما آمادگی داریم در جهت تدوین کتاب پیرامون شهدای کازرون اگر در زمینه تامین اطلاعات باشد همکاری کنیم اگر از نیروهایی باشد که کارهای ادبی، فرهنگی کرده این را به صورت جزوه و کتاب در می آورد و به ما می دهد، ما هم برای چاپ آن مشکلی نداریم و می توانیم به نام خودش آن کتاب را به چاپ برسانیم. منتهی شرط آن این است که قبل از اینکه بخواهد کاری انجام دهد با بنیاد هماهنگ کند. شورای مؤلفین در استان، نهایتاً در تهران موضوع را تأیید کنند و تمامی هزینه های چاپ آن کتاب را ما می دهیم. اگر کسی هست که بتواند در زمینه شهدا مخصوصاً شهدای شاخص کتابی به صورت قصه در بیاورد ، پیش قدم شود و از نظر فکری بخواهد قدم بگذارد و بخواهد این کتاب ها را چاپ کنند ما با ایشان همکاری می کنیم و چاپ این کتاب هم بر عهده خودمان می باشد.

یکی از اتفاقات خوب سالهای اخیر کازرون راه اندازی کتاب فروشی شاهد و جدیداً نوسازی آن است . بفرمایید که در این کتاب فروشی چه کتاب هایی و از چه انتشاراتی را عرضه می کند ؟

در رابطه با کتاب فروشی نشر شاهد، به هر حال کازرون یک شهر شناخته شده ای است در زمان جبهه و جنگ باید به هر شکل که شده آثاری از این هنری که شهدا آفریدند ما باید این جا داشته باشیم. سال ۱۳۸۰ احساس کردیم که نیاز است. با توجه به این که مالکیت این کتاب فروشی از خود بنیاد و در اجاره افراد بود، به هر شکل ممکن آن را پس گرفتیم و تجهیز کردیم. بدون این که از ناحیه مرکز بنیاد بخواهد تغذیه شود تا اینکه مجدداً از مرکز در سال ۱۳۸۳درخواست کردیم. آن ها ضرورت این کار را در شهرستان کمتر می دیدند، منتهی با دلایلی که داشتم قبول کردند. اگر بررسی صورت گیرد در شیراز که مرکز استان فارس است چنین کتابخانه ای وجود ندارد در تنها شهرستانی که وجود دارد شهرستان کازرون است و اخیراً در بنارویه لار که آن هم تعطیل شده فقط تنها جایی که دارد به حیات خودش ادامه می دهد همین کتابفروشی کازرون است که تجهیز کاملی شده و تمامی کتاب های تخصصی، مخصوصاً در زمینه شهید و شهادت و جبهه و جنگ آن جا وجود دارد. معمولاً انتشاراتی که ما کتاب می گیریم انتشارات نشر شاهد است و آنها کتاب ما را تغذیه می کنند. البته کتاب هایی که در راستای ترویج فرهنگ شهید و شهادت از سایر انتشارات باشد هم به روز ، کتاب هایی که چاپ می شوند، خریداری می کنیم و در این کتابفروشی عرضه می کنیم.

استقبال از کتاب فروشی به چه میزان بوده است ؟

متأسفانه من گلابه ای دارم از آقایان فرهنگی شهرستان که هنوز نشده یک بار مراجعه کنند ببینند که آیا چنین چیزی در کازرون وجود دارد یا خیر. با این که ما چندین بار در روزنامه ها و تابلوهای در سطح شهر اعلام کردیم که کتاب فروشی به این عنوان است ولی یکی این که مسئولین هنوز مراجعه ای نکردند و در این راستا هیچگونه تشویقی نکردند. مشکل دوم این است که کتاب خوان ما کم داریم حتی ما دو عدد قفسه را راه اندازی کردیم و گفتیم شاید بعضی ها به دلیل مشکلات مالی نتوانند از این کتاب ها خریداری کنند که آقایان و خانم هایی که نیاز دارند از این کتاب ها استفاده کنند حداقل در حد



چرا با یکسان سازی قبور شهدا موافقت شد در حالی که در تعدادی از شهرها خانواده ی معزز شهدا به شدت با این کار مقابله کردند و ار انجام آن جلوگیری کردند ؟ فکر نمی کنید که قبور شهدا خود به تنهایی می توانست یکی از مهم ترین منابع مطالعات پیرامون شهدای شهرستان باشد که شامل وضعیت اجتماعی خانواده ی آنان ، سنگ نبشته ها ، اشعار نوشته شده بر روی آن ها و ... باشد در عین زیبایی و روح افزا بودن گلزار شهدا در گذشته ؟

این مسئله به صورت پخشنامه و به صورت کارگروهی از طریق بنیاد شهید به استانداری ها ابلاغ شد چون گورستان ها زیر نظر شهرداری ها هست و قطعه شهدا هم در آن جا قرار گرفته است. با هماهنگی شهرداری ها نسبت به یکسان سازی قبور شهدا اقدام شود. اولین اقدامی هم که انجام

آوری و این آثار را چاپ کرده و در اختیار عموم قرار دهند. بعضی از شهدایی که مسئولیتی داشتند یا به عبارتی در جبهه شاخص بودند مانند شهید شیرافکن کتابی در رابطه با ایشان چاپ شده است. شهید نصرالله ایمانی به همین شکل کتابی در رابطه با ایشان چاپ شده است. و یکی دو تا از شهدای دیگر که الان زیر چاپ است. منتهی به صورت کلی برای تمامی شهدا این کار به شکل تقویم یا کتاب فعلاً انجام نگرفته است.

حالا درست است که سازمان های دیگر باید کمک کنند ولی شما احساس نمی کنید که بنیاد شهید خط مقدم این کار است؟

من نمی دانم شما منظورتان این باشد که یک جایی باشد به عنوان موزه شهدا یا این که ...

موزه شهدا را بعداً در موردش صحبت می کنیم.

فرض کنید برای هر شهید یک محله یا شهید یک شهرستان تبلیغات خاصی انجام بگیرد. ما با توجه به این که سازمانی هستیم که متولی امر شهدا و متولی ترویج این فرهنگ هستیم ولی تنها بنیاد شهید که وظیفه ای ندارد. بر اساس دستورالعمل و بخش نامه هایی که از مرکز پژوهشی به بنیاد داده می شود بنیاد در آن راستا و سیاست ها باید کار کند. بنده می توانم همین الان تمامی آثار شهدا را در اختیار هر گروه و نهادی که در شهرستان کازرون تمایل دارند اقدام به این کار کنند قرار دهم حتی یکی دو مورد هم داشتیم که مراجعه کردند و حتی گفتند ما با هزینه های شخصی خودمان این کار را انجام می دهیم ما هم با کمال رغبت قبول کردیم منتهی هنوز کلید این کار نخورده است که ما بگوییم یک کارهای مقدماتی در این زمینه انجام گرفته است. بنده به عنوان مسئول این امر تشخیص می دهم که در شهرستان کازرون نه اینکه به صورت کتاب بلکه در موارد دیگری ما احساس کرده ایم، تذکر هم دادیم حتی نامه هایی هم نوشتیم به شورا و شهرداری که با مشارکت بنیاد حالا که پارکی با نام ۱۱۰۰ شهید داریم ولی وقتی که نگاه می کنیم، می بینیم تنها چیزی که آنجا وجود ندارد آثاری از شهید و شهادت است در حالی که به نام ۱۱۰۰ شهید است این پیشنهاد را دادیم که یادمانی از شهدا به شکل مجسمه حضور رزمندگان در جبهه و جنگ پیاده کنند و ما هم مشارکت می کنیم ولی متأسفانه هنوز در این راستا اقدامی صورت نگرفته است.

یعنی اگر یک نهاد مستقلی یا یک مرکز دولتی بخواد در این راستا کاری را انجام دهد شما استقبال می کنید؟

بله ما استقبال می کنیم. همراه با استقبالی که می کنیم در این امر هم مشارکت می کنیم.

یکی از راه های ترویج سیره ی شهدا برگزاری

متأسفانه من گلایه ای دارم از آقایان فرهنگی شهرستان که هنوز نشده یک بار مراجعه کنند ببینند که آیا چنین چیزی در کازرون وجود دارد؟ یا خیر. با این که ما چندین بار در روزنامه ها و تابلوهای در سطح شهر اعلام کردیم که کتاب فروشی به این عنوان است ولی مسئولین هنوز مراجعه ای نکردند و در این راستا هیچگونه تشویقی نکردند.



نامه هایی هم به شورا و شهرداری نوشتیم حالا که پارکی با نام ۱۱۰۰ شهید داریم ولی وقتی که نگاه می کنیم، می بینیم تنها چیزی که آنجا وجود ندارد آثاری از شهید و شهادت است در حالی که به نام ۱۱۰۰ شهید است این پیشنهاد را دادیم که یادمانی از شهدا پیاده کنند و ما هم مشارکت می کنیم ولی متأسفانه هنوز در این راستا اقدامی صورت نگرفته است.

یادواره هاست که متاسفانه استفاده درستی از آن در سطح شهرستان نمی شود . بدین صورت که یادواره ها فقط نام شهدای کازرون را در تارک خود دارد و ا ز سیره ی آنان به صورت اختصاصی یادی نمی شود . سخنرانان هیچ سختی با شهدای کازرون ندارند و یا اصلا موضوعات در این رابطه نمی باشد . توجیه شما در این باره چیست ؟

در رابطه با این قضیه چند سال است که ما خودمان به این نتیجه رسیدیم که اولاً باید این مراسم تداوم پیدا کند چون سیاست سازمان این است که می گویند اگر یک بار یادواره برگزار شد دیگر یادواره برگزار نشود. البته این را من نمی گویم ، حالا این کار درست است یا غلط کاری با این موضوع نداریم منتهی ما یک مقداری فراتر از این موضوع می رویم. یکی از اهرم هایی که ما می توانیم به آن اشاره کنیم و نسل هایی که الان هستند و در زمان جنگ حضور نداشتند اگر بخواهند متوجه زمان جنگ بشوند باید ترویج فرهنگ شهید و شهادت در قالب یادواره شهدا باشیم که دانش آموز بفهمد، بچه ۱۴ ساله کلاس دوم یا سوم راهنمایی که برای این که به جبهه برود شناسنامه اش را بزرگ می کند برای چه چیزی به جبهه می رود. اگر که این یادواره ها گذاشته نشود خود به خود این ها به فراموشی سپرده می شود. اصل گذاشتن یادواره به خاطر این است، منتهی فرض کنید ما بخواهیم برای ۱۱۰۰ شهید مراسم بگیریم و آقایی که سخنران مجلس ما هست بیاید پیرامون چند شهید شهرستان صحبت کند خوب این باعث دل نگرانی بقیه خانواده ها می شود. حتی ما بعضی از سخنرانان را که دعوت می کنیم که احیاناً اگر در جبهه با شهیدی هم آشنا بودند خودمان سفارش می کنیم که اسم شهید نیاورید چون تبعاتی دارد. شما شاید یک مقدار دور از این قضیه باشید ولی ما احساس می کنیم که اگر در مراسم ۱۱۰۰ شهید اسم یک شهید یا دو شهید یا خاطره ای از شهیدی از کازرون برده شود خانواده های دیگر شهدا می گویند شما مراسم فقط برای آن شهید گذاشتید ولی ما این هدف را نداشتیم به خاطر همین قضیه ما سعی بر این داریم که سیره کل شهدا بیان شود.

ولی الان اگر برایند یادواره ها را بگیریم به همین صحبت شما هم ختم نمی شود.

درست است بعضی از سخنرانان بودند که به خاطر فاصله هایی که بوده، فرض کنید ما از نظر نظامی فرمانده سپاه را دعوت کردیم و سخنرانی کرد. خوب کمتر با شهدای کازرون در تماس بوده یا حضور ذهن داشته و یکی از علت هایی که متأسفانه ما مشاهده می کنیم و شاید مظلومیت شهدا را هم برساند. خیلی از شهدا را ما در این شهرستان داریم که استحقاق داشتند که فرمانده تیپ یا لشکر باشند. چون معمولاً اگر کسی فرمانده تیپ یا لشکر باشد خاطرات بیشتری برایشان ثبت می شود، حتی در ذهن فرماندهان بالاتر این آقایان شناخته تر هستند منتهی به خاطر این عزیزان به دنبال مسئولیت نبودند. ما شهدایی را داشتیم که واقعاً در زمان

شهداتشان باید فرمانده لشکر بودند ولی به عنوان یک بسیجی با لباس بسیجی حتی حاضر نبودند لباس سپاهی خودشان را بپوشند. با لباس بسیجی یک گوشه فعالیت می کردند. همین امر باعث می شد که با همان پارامترهایی که قبلاً عرض کردم، از نظر شاخص بودن کمتر باشد. البته خدا نکرده این من باب انتقاد از شهدای جاهای دیگر نیست، ولی جاهایی دیگر می بینیم خیلی از شهدایشان مسئولیت داشتند. در همین استان فارس شهرستان های کوچکی هست چندین شهید سرتیپ و سردار دارند ولی در شهر ما به دلیل این که این شهدا با حجب و حیا بودند و دنبال مسئولیت خاصی نبودند، دنبال عنوان رسم و جاه و مقام نبودند حاضر نبودند پست تحویل بگیرند. ولی همان فعالیتی که یک فرمانده لشکر می داشت آن ها همان فعالیت را در جبهه و جنگ داشتند.

اگر در همین راستا برنامه ریزی بلند مدتی شکل بگیرد این شائبه هم از ذهن خانواده شهدا برطرف می شود و اگر هر چند یادواره را مختص کنیم به قسمتی از شهدا بعد از مدتی دیگر جای گله باقی نمی ماند و اگر از جایی شروع نشود این کار همین طور روی زمین می ماند. به نظر می رسد برای این کار برنامه ریزی صورت نگرفته است.

معمولاً این کار زمان می برد. فرض کنید الان شهدایی است که شهدای صنفی گفته می شود یا شهدای دانش آموزی گفته می شود یا شهدای معلم گفته می شود. آموزش و پرورش می آید در رابطه با شهدای معلم به صورت نمادین جلسه ای برگزار می کند خانواده دعوت می کند. از آن شهدا اسم برده می شود و تجلیل می شود. سازمان امور عشایر می آید با همکاری بنیاد شهید شهدای عشایر خودش و محدوده شهرستان را شناسایی می کند، اطلاعات از ما می گیرد و با همکاری بنیاد مراسم می گذارد. شهدای دانش آموز هم به همین شکل. همین هفته بسیج ناحیه مقاومت با همکاری بنیاد شهید قرار است که مراسم شهدای اصفاف را برگزار کند. خوب این برنامه ها هست در روستاها هم به همین شکل دارد انجام می گیرد. بعضی از پایگاههای مقاومت با همکاری بنیاد شهید معمولاً سالی یک بار شهدای خودشان، روستایشان مراسم می گذارند و از بنیاد هم امکانات فرهنگی می گیرند و این مراسم برگزار می شود ولی به صورت تکی این کار انجام نمی گیرد. همچنین بعضی از پایگاههای مقاومت با همکاری بنیاد هفته یک شب به خانواده شهدا می روند به یاد همان شهید دعای کمیل یا برنامه خاص فرهنگی دیگر اجرا می کنند. منتهی به آن شکلی که ما می گویند که ما بیاییم مدام مراسم بگذاریم و شهدا را معرفی کنیم یکی زمان گیر است و شرایط طوری است که این امکانات وجود ندارد.

از صحبت شما چنین برداشت می شود که گروهی باید قدمی بردارند تا بنیاد هم با آن ها همکاری کند.

عرض کردم برنامه بنیاد برای برگزاری مراسم یک بار در سال



ش خدا

به شهادت از عواقب زندگی بعد از جنگ در ۴۴امان بمانید؛ زیرا عاقبت دسته اول و دوم ختم بخیر نخواهد بود و جزء دسته سوم بودن هم خیلی مشکل

چه بینش عمیقی! مو به تن آدم سیخ می شود و عقل حیران درایت اینها !
یعنی به راستی رزمنده های امروز، فردا نه باورش خیلی سخت است؛ نباید روزی که این ارزشها رنگ ببازد و این اندیشه ها در قعر درّه روزمرگی ها ، سقوط کند.

من هنوز با افکارم کلنجار می روم و آن دو هنوز حرف می زنند که کامران با خنده وسط حرفش می پرد و می گوید :

تو در کدام یک از این گروه هایی؟
و او که غافلگیر شده است پس از مکثی عمیق با تبسمی شیرین جواب می دهد :
انشاء الله شهـــــــداء

کامران : براتش را گرفته ای که این قدر مطمئن ؟
و او در حالی که صورتش از شرم گل انداخته، خودش را از نگاه کنجکاوانه کامران دور می کند ولی با شرم خاصی ادامه می دهد : اگر خدا بخواهد علی الظاهر بله!
کامران : چطور ؟

و او : خوابی دیده ام که تعبیرم شهادت است .

نگاه کنجکاوانه کامران و اشتیاق من درهم آمیخته؛ با حرص و ولع ، کلماتش را در هوا می قایم اما مرزها بی انتهای اشتیاقش را نمی توانیم حدّ بزنیم؛ و

.....: خوب، بعد .

بله ، اهواز، پیر بالا.....

من هنوز محو تماشای مسافران دنیایم که او با ساک کوچک ومختصری در قاب نگاه ما ظاهر می شود آن چند جوان که از دیدنش غرق شادی شده اند، با تکان دادن دست هاشان حاضری خود را پیش رویش اعلام می کنند و او مشتاقانه به طرف آنها می رود و دستان اخلاصش را در دستهای محبت شان جا می دهد.

من چشمانم را روی صورتش زوم می کنم تا مطمئن شوم که خودش است، می خواهم با دستپاچگی صندلی خالی مینی بوس را نشانش دهم.
اما کامران که از حال خودش درآمده، صدایش می کند :
اخوی بیا اینجا.

ساکش را که جا می دهد، آرام کنارش می نشیند و خطابش می کند:

کامران مگر تو هنوز نرفته ای؟!!!

کامران: نه بابا، دیر که نمی شود؛ برای این کارها همیشه وقت هست.

و او صبورانه تبسمی می کند. از فاصله بین دو دندان جلویی اش می فهمم که مدتهاست روزیش را از خدا گرفته. شادی از سر و صورتش می بارد. دنیا به کامش است و وجد و سرور با آمدنش فضای کوچک مینی بوس را پرکرده است.

و با چرخیدن لاستیکها، شهر کم کم در منظر مسافران رنگ می بازد و جاده که مانند ماری در دشت خوابیده، زیر پای آنها له می شود.

صدای پیج مسافران مدتی است که خاموش شده؛ غروب دلگیريست و خورشید کم کم امید و آرزوهای یک روز آدمها با خود پشت کوه می کشد و او در حالی که دستهایش را عمود چانه هایش نموده و با آرامش خاصی که ملکه وجودش است، از پنجره مینی بوس بیابان بی انتها را نگاه می کند و به شوق وصال یکی یکی آرزوهایش را در غروب خورشید خط می زند.

کامران هنوز به دور افکار خودش می تند، برای رفع دلواپسی خود پابرهنه وسط احساس او می دود :

با یاد خداحافظی ها دست به گریبانی !؟

به صورتش زل زده ام تا عکس العمل حرفهای کامران را در او ببایم .

سرش را که آرام به صندلی عقب تکیه داده به طرف او برمی گرداند و با تبسمی مهمان آرامشش می کند: « دل کندن سخت است ولی »

چند لحظه مکث می کند و کامران که طاقّت« اما » و « ولی» و به انتظار نشستن را ندارد، وسط حرفش می پرد :

ولی چه؟ و او با طمانینه خاصی ادامه می دهد:

ولی با این اوصاف ، من دنیا را سه طلاقه کرده ام و همه کارهایم را ردیف، تکلیف مال و اموال کمی هم که دارم، مشخص کردم، حتی پشت دفترچه هایم را امضاء نمودم تا خانواده ام بعد از من دچار مشکل نشوند؛ خلاصه آماده آماده ام.

..... یعنی چه ؟ مگر تو آدم نیستی؟ مگر تو آرزو نداری؟ پدر، مادر، هان؟!!!

و بعد در حالی که آرام درون خود می شکست، ادامه داد :

من حتی یک طلاقه هم نتوانستم؛ دنیایم را با خود آوردم، اینجاست؛ و دستهایش را روی سینه اش می گذارد و صدای بغض های گلوگیری که در قاب مردی رنگ می بازد؛

و بعد، سکوت و سکوت و سکوت

و حالا این دست های همیشه مهربان اوست که آرامش را می خواهد دوباره به دل غمزده کامران برگرداند.

بیست و یک بهار را بیشتر تجربه نکرده؛ ولی عظمت روحش را نمی توان ترسیم نمود.

هر گاه می خواهم به کمند قیاسش بکشم، زیرکانه رهیده و خود را از نگاه جستجوگرم دور می کند.

مانده ام در سینه اش چه کاشته که

این چنین خرمن خرمن اخلاص و



و او ادامه می دهد :
در خواب دیدم با عده ای عازم کربلا شده ایم؛ وقتی به حرم امام حسین (ع) رسیدیم، بچه ها به طرف ضریح رفتند و با او درد دل می کردند و حرف می زدند ولی من بلافاصله خودم را به بالای مأذنه گلدسته حرم رساندم و اذان گفتم؛ من در این سفر شهید می شوم؛ یقین دارم که امام حسین (ع) شفاعت شهادت مرا پیش خدا کرده است..... حرفها برای گفتن مانده بود ولی راه همراهی تمام شد . با فشردن دست کامران از او خداحافظی می کند و او را در دریای موج ایهام و تحنیر و هزاران سؤال بی جواب وا می نهد.

اندکی از ساعت ۹ صبح گذشته و خورشید آرام آرام تیر نگاهش را به وسط آسمان نشانه رفته است.

هوای دم کرده مینی بوس سبز رنگی که آماده حرکت ایستاده، پیج مسافران منتظر، شوق به حرکت را صد چندان و طاقّت شان را طاق کرده است.

کامران به دور از هیاهو چشمانش را روی هم گذاشته و با افکار خود کلنجار می رود؛ هر چه می کند نمی تواند حتی برای مدتی هم آرزوهایش را در شهر جا بگذارد و برود؛ همه دنیایش را توی بقیچه « دیش »پیچیده و جایی گوشه دلش جا داده و با خود آورده است.

چشمان گریان مادر، نگاه های نگران پدر،آرزوهای بلند، شاید پایان زندگی نه ! نمی تواند از این دنیای کوچک شیرین اش دل بربکند.

وآن طرف چند جوان نورس که تازه صاحب دفتر حساب وکتاب شده اند واز همین ابتدا دفترشان را پر از زیبایی کرده اند، خوشحال، گرم گفتگو هستند و لحظه های باهم بودن را غنیمت می شمردند.

راننده آماده حرکت است که مسافری از راه می رسد و با صدای تأیید راننده که :

آرامش درو می کند!!!!

چطور از بوته های دلبستگی میوه های وارستگی می چینه، نمی دانم؟!!!!

در برابر اراده استوار و دریای ژرف آرامشش زانو می زنم و نیلوفر دعا را بدرقه قامتش می کنم و از خدا می خواهم که حاجت روا باشد و از کاروان عشق جا نماند.....

پلک های نمناک و سنگین کامران آرام آرام روی هم می افتد و من مبهوت نسل گهواره ای خمینی خود را به تافاغل می زنم؛ تا او با لب های همیشه ذاکرش، تنها بماند. مدتی است که افق سرخی دل بی تابش را از سینه کش آسمان هور جمع کرده وصدای پای شب که آرام آرام نزدیک می شود تا حریر سیاهش را بر روی آن دشت بگسرد ، می آید.

یک طرف شنزار خشک و رمل هایی که انگار گاهی طعم قطره ای آب را نچشیده اند، و یک طرف هور الهویزه با نیزارهایی که گاه بلندی قد را تا هفت مترهم رسانده اند.

باد روزه کشان، بدن هزار چاکش را از بین نیزارها عبور می دهد و صغیر کشان به دور سر و صورت بچه ها می پیچد. چشمان منتظرم مسیر آبراه را در هر لحظه صدها بار می کاود، منتظر و مستاصل به درون جمع گرم بچه ها برمی گردم و صورت نورانی یک یک شان را مرور می کنم ، مجید نجیبی ، سعید خدایرست ،غلامرضا خاکی ، و او با تالقی نگاهم با چشمان به آبراه دوخته اش که مثل همیشه مهربان و این بار هم بلخندی چاشنی آن است، لب هایم به تبسم باز می شود.

نوجوانی در همین وقت کنارش نشست و خطابش می کند: آقای عیسوی، مثل اینکه خبری نشد! پس چرا بچه های یگان دریایی نمی آیند؟

دستی بر شانه اش می زند و آرام در گوشش نجسوا می کند : صبر کن، الان پیدای شان می شود.

بالاخره هور در تلاطم گهواره وار خود، آب را به چپ و راست می پاشد. صدای قایق ها و سپس بچه های یگان، در نگاه مان ظاهر می شوند و انتظار و سکون جایش را به تحرک می سپارد.

تاریکی شب لحظه به لحظه بچه ها را بیشتر از چشمان بی فروغم می دزد. حال و هوای سوار شدن بچه ها آن چنان مشغولم کرد که اصلاً متوجه نشدم علی چطور جواد را پیدا کرده و جواد که بی تابانه سکان را به طرف قایق حامل علی می چرخاند و آرام در کنار آنها پهلو می گیرد.

..... لحظاتی بعد علی در آغوش مردانه جواد جا گرفته و او در حالی که سرعلی را غرق بوسه می کند، هنوز متخیر است که علی اینجا چه می کند؟!!!!

حرف های زیادی برای گفتن این دو برادر مانده است؛ چشم های نگران جواد هزاران هزار بار علی را مرور می کند انگار امشب از دیدن ناگهانی اش سیر نمی شود.

و علی آرام سر در گوشش گذاشته و نجوا می کند:

مواظب باش؛ همان طور که برای من برادری کرده ای، برایش برادری کن. و بعد تنها متاع دنیایی اش که در قاب انگشتی عقیقی است، از دست درآورده و به انگشت کوچک او می کند.

جواد که هنوز مات حالات و گفتار علی است، بر انگشت و دستان او بوسه می زند و بعد وداعی سوزناک و دستانی که به ناچار از یکدیگر دور می شوند و هر کدام در قایق تقدیر تا انتهای رضایت حق به سوی سرنوشت روانه می گردند.

مدتی است که بچه ها از قایق پیاده و در محل استقرار تیپ المهدی تجمع کرده اند و فرمانده ای که وسط جمع کوچک چهل، پنجاه نفری شان به ترسیم موقعیت نشسته است.

..... علیرغم گذشت چند روز از عملیات متأسفانه یکی از پل ها شناسایی نشده و دشمن از همان جا جلو آمده و تا پشت خاکریز کمین که کمی جلوتر از موقعیت ماس،ت رسیده

در خواب دیدم با

عدهٔ ای عازم کربلا شده ایم؛ وقتی

به حرم امام حسین (ع) رسیدیم،

بچه ها به طرف ضریح

رفتند و با او درد دل می کردند

و حرف می زدند ولی من

بلافاصله خودم را به بالای مأذنه

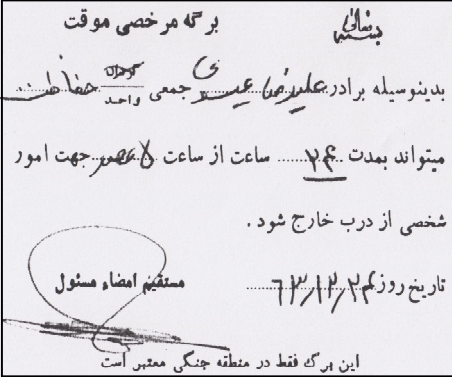
گلدسته حرم رساندم و اذان

گفتم؛ من در این سفر

شهید می شوم؛ یقین دارم که امام

حسین (ع) شفاعت شهادت مرا

پیش خدا کرده است



بالاخره مرد پنجره را می بندد و در

حالی که به طرف میز راه می افتد، چشم

در چشم های نگران او می اندازد و

اضافه می کند :

« باشد فقط ۲۴ ساعت ؛

فقط ۲۴ ساعت »

از تبسمی که بر لب او نشست،

رویش جوانه امید را به خوبی می شد

احساس کرد. پیداست که در دل

هزاران امید را می کشد و تنها یک بهار

را سبز می کند؛ نمی دانم چه قدر

به خدا نزدیک شده که صورتش هم از

لهیب آن گل انداخته؛ انگار تمام

ذرات وجودش را سالها ست که در

محضر خدا حاضر نموده که بوی

عطر آشنای خدا از آن می آید.

و آن وقت با چرخیدن قلم بر روی دل

بی تاب کاغذ حاجت روا می شود.

است.

..... عزیزان من اینجا کربلا و امشب عاشوراست؛

اگر کسی هنوز ذره ای شک و شبهه ته دلش است و یا کار ناتمامی دارد، می تواند در این تاریکی شب راه برگشت را پیش بگیرد و برود اما اگر کسی مانده باید تا آخر بایستد؛ شکارچیان تانک امشب باید ندای هل من ناصر پسر فاطمه (س) را پاسخ دهند؛ امید ما به دستان آنها دوخته شده

از دیدن بچه ها و نام کربلا، عاشورای شصت برابرم تدعی می شود؛ باز حسین که در کربلا قد افراشته و مظلومانه صدایش را به طلبیدن یاری بلند کرده است:هل من ناصر ینصرنی آیا کسی هست که مرا یاری کند؟....آیا کسی هست که از حریم اهل بیت رسول الله دفاع کند ؟ آیا کسی هست ؟ آیا کسی آیا تمام ذرات عالم هستی صدایی را که نه به یاری برای به کمال رساندن انسان ها بلند کرده است سینه به سینه و دهان و دهان نقل می کنند .

و باز صدای چکاچک شمشیرها، شیشه اسبها ، نجوای رجزها، نگاه آسمان، تپش نبض زمین ، اضطراب قلب ها بیقرار ، خرامیدن جوانان بنی هاشم و باران چشم هایی که پشت نقاب « رضایت » دلگرمی شان می دهد حسین راه میدان را پیش صدای شلیک گلوله ای سرگردان که در کنارم به زمین می خورد، مرا از قتلگاه بیرون می کشاند و در دشت های تاریک هور رها می کند .

احساس ترستی ته دلم جان می گیرد و بدنم را مور مور می کند. هوا آنقدر تاریک است که کسی رفتن کسی را نمی بیند.

از اینکه بچه ها چطور به دنبال فرمانده عملیات منطقه نیم ساعت راه را تا سنگر کمین و خاکریز اول با آن سلاح های سنگین دویدند، حیرانم.

حدود ساعت دو نیمه شب است که بالاخره خاکریز بلندی در جلو دیده های متحیرم عرض اندام می کند؛ آهسته از بالای خاکریز پنج، شش متری به آن طرف سرک می کشم؛ امواج خروشان ترس قایق آسوده خیالم را در برمی گیرد و اطمینانم را به دست موج های سهمگین شک و ترس می سپارد . آن طرف دشت پر از تانک های تشنه ای است که برای غارت جان آمده اند و این طرف چهل و پنجاه بسیجی

خدایا: امشب سودای سرب با سر است یا معامله تن با تانک؟!

طوری آمده اند که انگار می خواهند از آن دشت خاکی آبکش سازند.

تانک های تشنه مدام خاکریز را زیر آتش شدید دارند.

به گمانم احساس ترس دل دریایی شان را می خواهد به سخره بگیرد. از همان بالا برای شان می خوانم :

خدای تان فرموده است اگر شما صبر و مقاومت پیشه کنید و پیوسته پرهیزگار باشید، چون کافران بر شما شتایان و خشمگین بیایند، خداوند برای حفظ و نصرت شما پنج هزار فرشته را با پرچمی که نشان مخصوص اسلام دارد، به مدد شما می فرستد.

باز سرم را از خاکریز بالا می آورم. صدای نفیر صدها گلوله سرگردان را می شنوم که حریصانه به دنبال هدف سرگردانند.

با خودم می گویم : به راستی کدام دل جرأت بالا رفتن از این خاکریز را دارد در حالی که می داند هزاران گرگ گرسنه برای دریدنش به انتظار نشسته اند.

اشک، پرده لرزانی را بر چشمانم می کشد. از ته دل برای شان دعا می کنم.

همه بی تابانه منتظرند که اراده ای با پیش بگذارد و در نور کمرنگ گلوله ها و خاک هایی که به هوا پاشیده شده، علی را می بینم که آرپی جی اش در دست گرفته و به بالای خاکریز می رود.

صدای تپش قلب زمین و نفس های به شماره افتاده زمان حرکت نگاهم را بر او میخکوب می کند؛ به عنوان اولین نفر از خاکریز بالا می رود و در غوغای شلیک صدها تیر حریص

که پله پله آن لوازم و امکاناتی که لازم بود که در اختیار آن بانک اطلاعاتی قرار بگیرد انجام گرفت از جمله یکی از طرح ها، طرح جمع آوری آثار فرهنگی شهدا بود به این شکل انجام می گرفت که از پدر و مادر پیرامون خاطرات خانوادگی سوال می شد و خاطراتی که بعضاً در محیط خانواده از شهدا داشتند بازگو می کردند بعضی از این خاطرات به صورت تصویری موجود است بعضی به صورت صوتی و بعضی هم به صورت دست نوشته که معمولاً در همان بانک اطلاعاتی که عرض کردم تمام این آثار وجود دارد مگر این که حالا بعضی از شهدا به طور کلی والدین در قید حیات نبودند و برای بنیاد این امکان نداشت بتواند آن خاطرات را جمع آوری کند. بحث دوستان شهدا بود که در طرح جمع آوری اعلام شهدا با موفقیت انجام گرفت

منظورتان از این طرح چیست ؟

یعنی تمامی شهدایی که ما در مرحله اول می دانستیم شهدای شاخص هستند . شهدای شاخص یک سری امتیازاتی بود که قائل شده بودند بعضاً فرماندهان گردان ها یا معاونین یا آن هایی که در جبهه مسئولیت خاصی داشتند از آن ها شروع شد که هم از والدین که در قید حیات بودند هم از دوستانی که از زمان دانش آموزی و یا افرادی که در محیط کار با آنها سر و کار داشتند و خاطرات جمع آوری شد. یعنی این که منحصر به والدین شهدا نبود بلکه از دوستانی که در جبهه و جنگ با هم بودند مصاحبه های تصویری انجام گرفت که همه این ها موجود است منتهی نه برای تمامی شهدا بلکه بعضی از شهدا که شاخص بودند این کار انجام گرفته است.

برای چه تعداد از شهدا این کار صورت گرفته؟

شهدای شاخص ما چیزی در حدود ۵۰ نفر می باشد که همه این شهدا این آثاری که عرض کردم برایشان جمع آوری شده و در بانک اطلاعاتی ما موجود است. بقیه شهدا این نبود که فراموش بشوند، نه، حتی شهدایی بودند که وصیت نامه نداشتند یا با توجه به سن وسال کمی که داشتند خیلی از خودشان آثار فرهنگی به جا نگذاشته بودند حالا حضور کمشان در جبهه خوب باعث می شد که زود شهید بشوند و دیگر آثاری از خودشان به جا نگذارند باز هم برای این گونه شهدا، بنیاد برنامه ریزی خاصی انجام داد که توسط همکلاسی ها احیاناً بچه هایی که در جبهه با آن ها بودند از اینها خاطرات و آن چیزهایی که لازم بود در رابطه با شهدا در آن بانک جمع آوری بشود، آن اطلاعات گرفته شد و همه شهدا در این بانک اطلاعاتی پرونده ای به نام پرونده آثار فرهنگی دارند حتی همان یک عدد عکس . بعضی از این عزیزان با توجه به این که هیچ آثار فرهنگی نداشتند ولی آن مراحل تحصیلی از ابتدایی تا دبیرستان کارنامه های تحصیلی بود احیاناً دست نوشته هایی بود که به صورت ورقه های امتحانی یا انشا روی پرونده های تحصیلی شان در مدارس ثبت و ضبط شده بود ما از آن مدارس این پرونده ها را گرفتیم و در بنیاد شهید به عنوان آثار فرهنگی شهید استفاده می

این بانک اطلاعاتی در بخشی از بنیاد که زیر مجموعه معاونت فرهنگی است

به نام پژوهش و تبلیغات قرار دارد. یک بخش مستقلی هست که وظیفه اش این است

که در رابطه با ترویج فرهنگ شهید و شهادت یا جمع آوری آثار این عزیزان

یا برگزاری مراسم یا یادواره های شهدا فعالیت کند.

ما با توجه به این که سازمانی هستیم که متولی امر شهدا و متولی ترویج این فرهنگ هستیم

ولی تنها بنیاد شهید که وظیفه ای ندارد. بر اساس دستورالعمل و بخش نامه هایی که از

مرکز پژوهشی به بنیاد داده می شود بنیاد در آن راستا و سیاست ها باید کار کند.

بنده می توانم همین الان تمامی آثار شهدا را در اختیار هر گروه

و نهادی که در شهرستان کازرون تمایل دارند اقدام به این کار کنند قرار دهم

کنیم. یعنی به طور کلی شهیدی نیست که آثاری روی پرونده اش نباشد، مگر این که شهیدی بوده که از جای دیگر آمده که ما توانستیم دسترسی به آثارش پیدا کنیم.

کم و کیف بانک اطلاعاتی که فرمودید به چه نحو است؟ طبقه بندی آن فقط مختص پرونده های فرهنگی است؟ نوع آثار به چه صورت هایی می باشد؟

این بانک اطلاعاتی در بخشی از بنیاد که زیر مجموعه معاونت فرهنگی است به نام پژوهش و تبلیغات قرار دارد. یک بخش مستقلی که وظیفه اش این است که در رابطه با ترویج فرهنگ شهید و شهادت یا جمع آوری آثار این عزیزان یا برگزاری مراسم یا یادواره های شهدا فعالیت کند. این بانک اطلاعاتی یا به طور کلی تر مرکز اسناد شهدا که مرکز اصلی اش در تهران است. سایتی هست که فقط بنیاد شهید های کل کشور می توانند به آن دسترسی داشته باشند. یعنی ما این جا آن وسائلی را که از خانواده تحویل می گیریم اصلش را بر می گردانیم

به خانواده ها؟

بله اصلش را به خانواده ها بر می گردانیم و به صورت جزوه ای در می آوریم که آن جزوه با همان کپی های رنگی که گرفته می شود برای بانک اطلاعاتی که در تهران هست می فرستیم علاوه بر این که به خانواده، اصلش را می دهیم یک نسخه هم ما در خود شهرستان در همان پرونده فرهنگی نگهداری می کنیم.

یعنی اصل دست نوشته ها در بنیاد نمی ماند؟

نه اصل دست نوشته ها به این شکل است که قبلا ما به تهران می فرستادیم بعضی از خانواده ها دوست نداشتند که تهران برود. سیاست بنیاد این بود که بعد از این که والدین فوت کنند معمولاً دیگر این اسناد اصلی از بین می رود و اگر هم بماند به مرور زمان به خاطر شرایط آب و هوایی و شرایط خاص خودش و همچنین به خاطر جنس اسناد از بین می روند. بنابراین سیاست مرکز این بود که این اسناد اصلی در مرکز نگه داری شود، که اوایل هم چنین اقدامی شد منتهی خانواده هایی که رضایت نداشته باشند که ما اسناد را به تهران بفرستیم، ما این کار را نمی کنیم و کپی رنگی از آن اسناد را به تهران می فرستیم. مگر این که بعضی از خانواده ها تمایل داشته باشند که اسناد در مرکز نگه داری شود. بدون مجوز خانواده اقدامی نمی کنیم.

در جهت راستی آزمایی این خاطرات چه اقدامی را انجام می دهید؟

در این رابطه بنیاد از هر کسی خاطره نمی گیرد بلکه از . افرادی که شناخته شده هستند و مطمئن هستیم که در جبهه با شهید حضور داشتند یا در زمان دانش آموزی همکلاس بودند و یا از خانواده همان دانش آموز هستند. خاطراتی هم که نقل می کنند خاطرات خارج از عقل و برهان نیست که ما

بخواهیم پیگیری بکنیم که به طور مثال در رابطه با شهیدی غلو شده؟ نه. خاطراتی است که معمولاً شهدای ما، شهدایی بودند که می توانم بگویم که بعضاً هنوز ناشناخته هستند. بنده بعضی از مواقعی که فرصت کنم، کارهای پژوهشی را چک کنم، می بینم بعضی از شهدا فرض کنید در زمانی که در قید حیات بودند شاید یک بیت شعر هم بلد نبودند یا اینکه ما احساس می کردیم بلد نیستند ولی وقتی ما این دست نوشته هارا می بینیم یا وصیت نامه ها را می خوانیم یا بعضاً اشعاری گفتند که خودمان مات و مبهوت می مانیم که این اشعار از این شهید است. همان چیزی که حضرت امام (ره) فرمودند که جبهه دانشگاه است، وقتی این بچه ها با این سن و سال به جبهه می رفتند خود به خود خاک جبهه طوری بود که همه آنها از این دنیا زده می شدند، یا به قول مقام معظم رهبری: این بسیجیان افرادی بودند که پشت به مال دنیا زدند و رو به خدا آوردند و در دانشگاه الهی مشغول به تحصیل شدند. خیلی از این شهدایی که ما داریم کار پژوهشی انجام می دهیم اگر بعداً بباییم و آنها را به چاپ برسانیم، بعضاً متحیر می مانند که این شهید که در یک محله بوده و از نظر فرهنگی در فقر به سر می بردند و این آثار فرهنگی از آن به جا می ماند تعجب می کنند. و ما اینها را عنایت خاصی می بینیم که معمولاً در جبهه شامل حال این عزیزان می شده است.

همان طور که خودتان فرمودید کازرون در

دفاع مقدس پیشرو بوده است، حالا با این

اوصاف، کازرون قابلیت داشتن منشورات

اختصاصی را ندارد ؟ در این راستا چه

کارهایی صورت گرفته است ؟ مثل کتاب،

تقویم، سررسید و ...

تا الان چیزی من ندیدم حداقل چیز خاصی که مشاهده کرده باشیم در رابطه با رزمندگان شهرستان کازرون به صورت مستند یا کتاب یا جزوه یا همان تقویم چیزی خاصی ندیدیم. برای این امر حتماً باید مجوز باشد. فرض کنید اگر ما بخواهیم برای شهرستان کازرون تقویمی به اسم شهدا چاپ کنیم این مجوز می خواهد. معمول بر این است که مجوز نمی دهند چون اگر ما بخواهیم برای ۱۱۰۰ شهید به طور مثال در یک تقویم آثارشان یا زندگی نامه شان یا عکسشان تهیه کنیم کار سختی می باشد چون اگر یک نفر از قلم بیفتد به هر حال ددرسراز می شود. ما آمدم بخش بخش کردیم مثلاً برای بخش خشت و کمارج یا بخش نودان یا بخش مرکزی یا خود شهر کازرون کتابی چاپ شده البته نه این که با مسئولیت بنیاد شهید بلکه خودجوش منتهی با همکاری بنیاد شهید. فرض کنید یک سازمانی اقدام به انتشار کتابی کرده در رابطه با شهدای منطقه خشت و کمارج و یا نودان که الان چاپ شده و در دسترس همه می باشد ولی این اطلاعات بنیاد در اختیار آن سازمان قرار داده است. ضمن این

که خود بنیاد شهید در مرکز برنامه ای دارد که برای شهدای هر شهرستان از آثاری که لازم است که مردم بدانند، در حد زندگی نامه، وصیت نامه و ... جمع

نشریه فرهنگ پایداری
شهرستان کازرون

نشریه فرهنگ پایداری
شهرستان کازرون

سال اول / شماره اول/آذرماه۱۳۸۸

سال اول / شماره اول/آذرماه۱۳۸۸

وجود موزه شهدا و جنگ برای کازرون ضروری است

گفتگوی صمیمی و بی‌پرده با احمد رضازاده رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران شهرستان کازرون



از این که وقتتان را در اختیار ما قرار دادید سپاسگزاریم. ابتدائاً بفرمایید چه اقداماتی در جهت ترویج فرهنگ شهیدپژوهی و گسترش سیره شهدا انجام داده اید ؟

یکی از اساسی ترین و بنیادی ترین برنامه های بنیاد شهید بحث برنامه های پژوهشی و برنامه های ایثار و شهادت و به قول مقام عظمای رهبری ترویج فرهنگ شهید و شهادت در جامعه هست. ضرورت این امر بعد از جنگ برای مسئولین مشخص شد. همین امر باعث شد که به وسیله دستورالعمل های متفاوت به بنیاد که یکی از اداره هایی است که در واقع می شود گفت که متولی این امر است، البته نه به عنوان این که فقط وظیفه بنیاد است بلکه به عنوان یک نهاد یا اداره ای که متولی امر ترویج فرهنگ شهید و شهادت در جامعه است. بنیاد شهید از همان اوایل در مرحله اول اقدام به جمع آوری آثار به جا مانده از شهدا نمود. شهرستان کازرون یکی از شهرستان هایی است که نه در استان فارس بلکه در کل کشور پیشرو در جنگ بود و همچنین اکثر رزمندگاناش را دانش آموزان تشکیل می دادند و می توانم بگویم با توجه به شهدایی که داریم یکی از شهرستانهای جوان بودیم که حضور مستمر در جبهه و جنگ داشتیم. به همین دلیل ضرورت ایجاب می کرد که آثار فرهنگی این عزیزان جمع آوری کنیم. تا الان حدود ۸۰ درصد از کارهای پژوهشی انجام گرفته، بانک های اطلاعاتی شهید و شهادت در بنیاد شهید انجام گرفته، تمامی وصایای شهدایی که از خودشان وصیت نامه داشتند همه این ها در آن بانک اطلاعاتی جمع آوری شده، تمام آثار فرهنگی اعم از نامه و زندگی نامه و خاطره شهدا به صورت لمینت درآمده و تحویل خانواده ها شده و اصل آن هم در همان بانک اطلاعاتی نگهداری شده برای نسل جوان و برای آینده که جوانان ما بتوانند از نسلی که همه شان جوان و محصل بودند بتوانند از این آثار به جا مانده استفاده کنند. پژوهش هایی که در زمینه فرهنگ شهید و شهادت انجام گرفته از طریق پایان نامه های دانشجویی که به وسیله دانشجویان انجام می گیرد، الحمدالله تعامل خوبی با دانشگاههای دولتی و غیر دولتی در سطح شهرستان وجود دارد که بعضی از دانشجویان که می خواهند پایان نامه هایشان در رابطه با شهید و شهادت باشد، مراجعه دارند و آثار شهدا را جمع آوری می کنند و در پایان هم به صورت یک طرح پژوهشی به دانشگاه ارائه می دهند و در قبال این موضوع بنیاد شهید هم در حد توان کمک های لازم را به دانشجویان ارائه می دهد.

البته این کار تنها وظیفه بنیاد شهید نیست بلکه تمامی سازمان هایی که در نظام جمهوری اسلامی هستند و از بودجه نظام استفاده می کنند موظفند با توجه به همان وظیفه ذاتی خودشان به امر ترویج فرهنگ شهادت طلبی بپردازند که در این راستا خیلی از سازمان هایی که تعامل خوبی با بنیاد دارند از جمله آموزش و پرورش ناحیه مقاومت سپاه، تیپ دوم امام سجاد(ع) و پادگان آموزشی امام رضا(ع) و دیگر پایگاهها و نواحی مقاومت در این امر بسیج شدند و مرتب با تشکیل مراسم های مختلف یاد و نام شهدا در جامعه زنده می کنند.

همان طور که می‌دانید والدین مکرم شهدا در سنین بالایی زندگی می‌کنند که هم خطر فراموشی آن‌ها را تهدید می‌کند و هم این که احتمال فوت در آنان وجود دارد . در هم - رزمان نیز با توجه به گذشت ۲۰ سال از پذیرش قطعنامه احتمال فراموشی خاطرات بسیار بالاست که نکته‌ی مهم و توجه بر انگیزی در بحث جمع آوری خاطرات مربوط به شهدا می باشد . در این راستا چه اقداماتی صورت پذیرفته است ؟

بنیاد از همان سالی که اعلام شد کارهای پژوهشی در امر فرهنگ شهید و شهادت انجام بگیرد اقدام به راه اندازی مراکزی نمود

ماهرانه خودش را به پایین خاکریز می رساند و پس از او دل های جرأت گرفته دیگری که در خارستان تانک ها قد می افزازند.

بیست، سی متر از خاکریز فاصله می گیردو پس از جاسازی اولین گلوله توسط کمک‌ی اش قیام می کند بسم الله الرحمن الرحيم ؛ تانکی را نشانه می رود و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رما ؛ این تو نبودی که شلیک کردی، خدا بود که شلیک کرد. صدای سفیر گلوله ای و آتش فهر دشمن سوزی که متجاوزی را به کام می کشد؛ از شوق فریاد می زنم ؛ الله اکبر، الله اکبر.

جوانه های امید کم در دل من و بچه ها جان می گیرد؛ جایش را عوض می کند؛ پنجاه یا شصت متر دورتر از خاکریز، گلوله ای و باز شلیکی و تانک دوم را که در آتش همتش می سوزاند. آسمانیان برای تماشا تا زمین هبوط می کنند. علی بازجایش را عوض می کند، کمی آن طرف تر، گلوله جاسازی می شود، قیام می کند انگار در این عاشورا علی اکبرپیست که قامت افراشته؛ آرپی جی را بر روی شانه اش جا می دهد؛ بسم الله الرحمن الرحيم قناصه ای حریص که چشم های ناپاک حرملة ای را تا انتهای یک دشت عشق و اخلاص یاری می دهد و فریاد یا حسین یا حسین و تیری که فرصت رهیدن نمی یابد و گلوله ای که در گلولی سلاح می ماسد؛

پس از چهار سال و حدود شش ماه رضایت وصل صادر می شود. صدای رگبار تیرها آهنگ فراق می نوازد و علی در بزم بدر سماع خون را آغاز می کند. پاهایی که می لرزند و قامتی که با فرودش قیامت می سازد. تکانی چند و فوران خونی بر زمین سرد و او که فارغ از تن ومن، رنگ و بوی خدا گرفته؛ قدم به وادی مکشوف اشراق می گذارد. هنوز اندکی به شروع ساعت نماز شبش مانده که سجاده عشق را به خاتقه اسرار می برد. و صدای هلهله کروییان از آسمان برخاسته، مسافری نو وسعداتی دیگر؛ باشد که فاطمه(س) باز راهی قتلگاه شود و صدای حسین غریب مادر را سر دهد. گرد و خاک میدان نبرد، طواف لحظه های عاشقی را از من می گیرد.

غلامرضا به همراه کمک آرپی جی زن پیکرش را تا نزدیکی خاکریز می کشند. حجم آتش فزونی گرفته و باز قناصه و تیری که در بازو و کف دست غلامرضا فرو می نشیند و ترکشی که پای کمک آرپی جی علی را نشانه گرفته است و فریادهای دردناکی که با فوران خون درهم می آمیزد و بالا آوردن پیکر را از خاکریزغیر ممکن می سازد. به ناچار علی در دامنه خاکریز جا می ماند تا شاهدان آسمانی از خلسه سبزش عطش جان را فرو نشانند.

او را جا می گذارند تا سر به سودای گلوله ای بسپارد و نشان عشق به حسین را تاج سر نماید و چون او پیکرش را چند روز به ودیعت آفتاب بگذارد و بغض فرو خورده چشمان منتظری که با لیززش شانه ها خالی شود و حلاوت دیدار را تا یازده ماه دیگر به تأخیر اندازد.

راستی قطعه شهدا چند است ؟

می دانی ، گاهی فیلمان یاد هندوستان می کند و به سراغ گذشته ها می رویم ، یاد آن هایی که محبت و ایثار را می بخشیدند و تمام زندگی خود را به یکدیگر می دادند . سال هاست در بیغوله‌ی خاطره ها به دنبال خویشم .

سألهاست که از جنگ می گذرد و بعد از آن عمری را بی‌آذرخش در لبه‌ی طوفان می‌گذرانم ، یاد آن روزها بخیر که زندگی را زیر سایه‌ی شمشیرها می‌گذراندیم و به زیارت نرگس ها در کوهپایه های نیایش نایل می آمدیم و به میهمانی خدا می‌رفتیم در حالی که می دیدیم تازیانه‌هایی را که از کنار نسترن‌ها عبور می کرد و جلاد طوفان در مسلخ پاییز ، سرهای بریده ی هزاران شقایق را به دره ی هولناک باده‌ها می ریخت و بعد از آن من به صاعقه ی دنیوی فرعون دچار آمدم . من از پشت سکوت با شما سخن می گویم ، شما که حلاج وار در ضیافت گلوله ها رقصیدید ؛ من مسافر ره گم کرده‌ی صحراهای مجنون گرفته ام که هر کومه اش خاطره ی لیلایی است . مرا ببخشید اگر شما را فراموش کرده ام و بوی خون و خاکستر و عطش و باروت را از خود زدوده ام ، ما کسی را دشمن نمی پنداشتیم ، ما همه را عاشقانه دوست داشتیم ، ما نمی خواستیم خمپاره ، خواب ناز نرگس ها را برآشوبد ، ما نمی توانستیم شاهد آوارگی آلاله ها و خانه به دوشی شقایق ها در دشت آزادگان باشیم .

آه ! نمی دانم چه شده که این سخنان را می گویم ، آخر چند سالی است دندان عقل خود را کشیده ام . چه کنم در روزگار چرخش های ۱۸۰ درجه ، در روزگار جک و غیبت و تهمت مرا چه به این کار ها که مدرسه ی شهید بهمنی به آیدا و خیابان شهید فرزدقی به فلور تغییر نام پیدا کند .

راستی قطعه ی شهدا چند بود؟! نمی دانم ... سال هاست که آن را فراموش کرده ام و باید بر این همه فاجعه گفت : « من قرأ الفاتحه ... »

اصغر شجاعی

از رزمندگان ۸ سال دفاع مقدس



سال اول / شماره اول / آذرماه۱۳۸۸

نشریه فرهنگ پایداری
شهرستان کازرون

نشریه فرهنگ پایداری
شهرستان کازرون



سال اول / شماره اول / آذرماه۱۳۸۸

□ نصرالله مردانی

ای شهیدی که ز خون تو کفن رنگین است
شهر در سوگ تو ماتم زده و غمگین است
سرخِ خون تو هرگز نشود پاک از خاک
دلت آینه خورشید حقیقت بین است
بیرق سرخ تو افراشته بر بام جهان
سینه ات سنگر ایمان به خون آدین است
روح خورشیدی و اسطوره هستی یا تو
بی تو بر دوش زمان حادثه ها سنگین است
نعره خون تو ضحاک زمان رسوا کرد
مرگ این گونه به از زندگی رنگین است
در افق های شهادت به خدا پیوستی
راز جاوید شدن معنی بودن این است

□ سید حسن حسینی

آنان که خلق تشنه به خنجر سپرده اند
آب حیات از لب شمشیر خورده اند
تا در بهار بارش خون بارور شود
نخلی نشانده اند و به یاران سپرده اند
بار امانتی که فلک بر نتافتش
بر دوش جهان نهاده در این راه برده اند
ای بی شمار لاله رخان در هوای یار
تا روز وصل ثانیه ها را شمرده اند
هر چند شاخه های ز طوفان شکسته اند
هر چند شعله های به ظاهر فسرده اند
روزی خواران سفره عشقند تا ابد
ای زندگان خاک ، مگویید که مرده اند

□ محسن پزشکیان

... در گیر و دار خویش و خدا بودم

که ناگهان

قرچ قرچ خشک دنده هایم را

در حال خورد شدن

زیر پای اژدهای آهن

بر آسفالت قم شنیدم

و زیر باران گرم سرخ سرب

در تبریز تطهیر یافتم

مشتی شدم درشت در میان میلیون ها مشت

و قطره ای شدم از اقیانوس پر

تلاطم مردم

در اصفهان کازرون مشهد

در مردم گم

نهنگ آب شهادت شدم

و با هزاران فریاد آمیختم در نجف

□ زنده یاد نجمه زارع

خاک، شاهد بود مشتی استخوان را از تنت

باد، پس زد پرده راز نهان را از تنت

آب، اقیانوس رگ‌های تو را خون گریه کرد

آتش، آتش زد دل آتش‌فشان را از تنت

خاک و باد و آب و آتش، در تو چیزی دیده‌اند

که سراغ امروز می‌گیرند آن را از تنت

عرش لرزید و تو را صدها ملک زانو زدند

آن زمانی که جدا کردند جان را از تنت

از زمین مرده بیرون می‌کشند اینک تو را

تا کبوترها ببینند آسمان را از تنت

رفتی و در آسمان‌ها گم شدی بی‌فایده ست

هر چه می‌پرسد زمین نام و نشان را از تنت

□ قاسم صرافان

قل اعودُ برب عاشق‌ها ... مَلِک الناس، الهِ عاشق‌ها

قل اعودُ ... از اینکه دنیا را بزند آتشی آه عاشق‌ها

اشکشان دانه‌های انگور است، گریه نه، پرده‌هایی از شور است

حلقه‌ی کهکشان‌ی از نور است، گوشه‌ی خانقاه عاشق‌ها

«ماه من» در خسوف خود پیچید از میان دریچه وقتی دید

آسمان آسمان تفاوت داشت «ماه گردون» و ماه عاشق‌ها

«عین، شین، قاف ...» واژه‌هاشان را این حروف سفید می‌سازند

حرف‌های سیاه پیدا نیست روی تخته سیاه عاشق‌ها

لبِ ذهن مرا قلم می‌دوخت، واژه بر روی کاغذ می‌سوخت

آخر اسم مقاله‌ام این بود: «عاشقی از نگاه عاشق‌ها»

دل من باز هم صبوری کن، باز از چشم‌هاش دوری کن

تو به من قول داده بودی که نکنی اشتباه عاشق‌ها

ای خدایی که اهل اسراری، که به پروانه‌ها نظر داری

که خودت عاشقی، خبر داری از دل بی‌پناه عاشق‌ها،

بعد از این روزهای در زنجیر، درد شلاق‌های بی‌تأثیر

برسان مرد مهربانی که بگذرد از گناه عاشق‌ها

برسان مرد مهربانی که با احادیث حضرت مجنون

مو پریشان به تخت بنشیند، بشود پادشاه عاشق‌ها

□ حسین فروزنده

قلم جوشید حرفم را و جوهر بوی خون می داد

گمانم فکر من یک بار دیگر بوی خون می داد

چه جالب «بوی خون» دارد ردیفم میشود، طوری

که از مصراعِ اول، بیتِ آخر بوی خون می داد

نوشتم :خون و باور، خون و سر ، خون و خدا، خون و

ولایت، خون و حتی اشکِ مادر بوی خون می داد

بهشت و خون، بین آنقدر با هم سنخیت دارد

که قطره قطره های حوض کوثر بوی خون می داد

دلَم خون است از شهرِ شلوغِ خون فراموشان

قلم خون می چکد هر بیت در هر «بوی خون می داد»

که هی پا روی خون ها می رود . یک شهر می رقصد

زمین زیر لگدها صد برابر بوی خون می داد

شبی در خواب دیدم آسمان سوزاند دریا را

زمین بلعید مردم را و محشر بوی خون می داد

دلَم خون است از شهر شلوغِ خون فراموشان

قلم خون می چکد خون می چکد در «بوی خون می داد»

بخور خون دلت را ای قلم! دیگر تمامش کن

اگرچه اشک و شهر و باور و سر بوی خون می داد



